

أَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (سوره مبارکه غافر آیه ۴۴)

معنی آیه

من کارهای خود را به خداوند واگذار می‌نمایم (تا مرا از هر بدی مصون بدارد) همانا خداوند به حال بندگانش بینا و آگاه است.
خواص آیه:

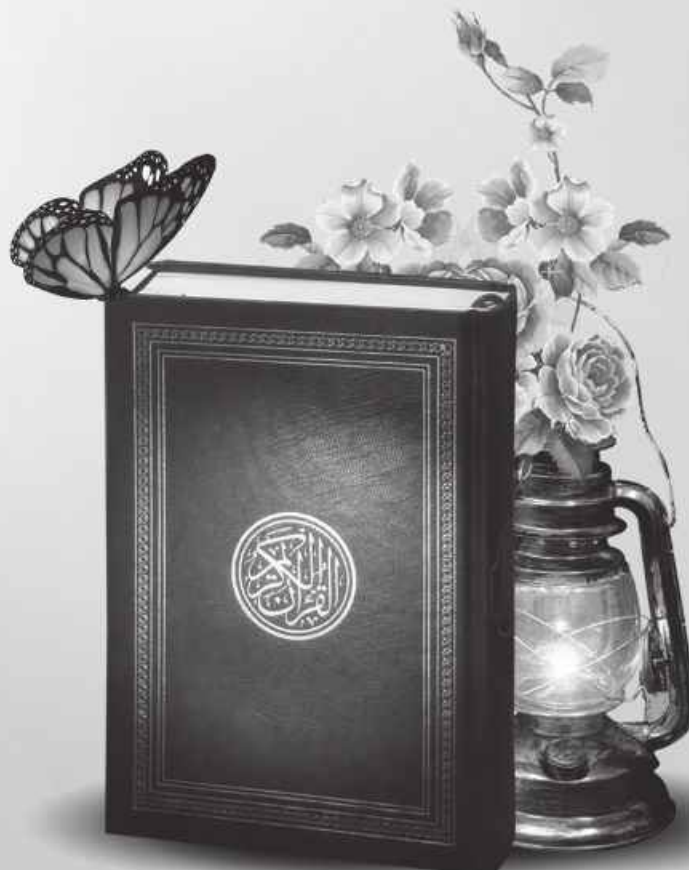
امام صادق علیه السلام فرمود: در شگفتی برای کسی که مورد مکر و حيله واقع شده، چگونه به ذکر «افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد» پناه نمی‌برد. زیرا خداوند به دنبال ذکر فوق فرموده است: «پس خداوند (موسی را در اثر ذکر یاد شده) از شر و مکر فرعونیان مصون داشت». بحارالانوار، ترجمه جلد ۶۷ و ۶۸، ج ۲، ص: ۱۲۶

شهید و آیه



این آیه همیشه ابتدای صحبت‌های شهید مهدی زین‌الدین بود. بعد از شناسایی‌های شبانه که بچه‌ها تا ظهر در اثر خستگی استراحت می‌کردند، کارهای نقشه‌کشی و ... انجام می‌شد و بعد از آنکه زمان فراغت بچه‌ها بود شهید زین‌الدین سریع جلسه قرآن راه می‌انداخت گاهی اوقات وسط‌های جلسه یکی دو تا غلط می‌خواند که دیگران به او غلط بگیرند تا آن کسی در قرآن خواندن اشتباه دارد خجالت نکشد. در صحنه خط مقدم جلسه قرآن برگرد می‌کرد. این‌گونه اوقات فراغت بچه‌ها را پر می‌کرد. بچه‌ها می‌دانستند که هر جا بروند باید قرآنشان همراهشان باشد. مادر شهید می‌گفت: شهید در سن ۴، ۵ سالگی در جلسات قرآنی که می‌رفتم شرکت می‌کرد و تا لحظه آخری که به شهادت رسید از قرآن جدا نشد و روزی که شهید شد قرآن خونی در جیبش بود.

(راوی: حاج حسین کاجی)



فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| ۳ | شعر تقدیمی |
| ۴ | #دختران-حقیقی-انقلاب |
| ۴ | چند ساعتی که چادر از سرم برداشتم ... |
| ۶ | تفکر حقیقی |
| ۱۱ | شعر ناب |
| ۱۲ | بررسی مفهوم مسئولیت پذیری و الزامات آن در اسلام |
| ۱۷ | غیرت در زندگی |
| ۱۸ | زندگی به سبک شهید |
| ۱۹ | شهید زنده است |
| ۲۰ | امام خمینی «ره» و شعر معاصر |
| ۲۷ | هدایای معنوی |
| ۲۸ | آموزش روایتگری |
| ۳۲ | نمی توانست زنده بماند |

دوفصل نامه فرهنگی

سال دوم / شماره سوم



دو فصل نامه فرهنگی گرا +

شماره سوم / بهار و تابستان ۹۷

صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری حماسه نارالله
مدیر مسئول: دکتر احمد نادری
طراحی و صفحه آرایی: امیررضا خواب بینان
مدیر اجرایی و ویراستار: محمدرضا شفیعی
همکاران این شماره:

شهید مهدی زین الدین، شهید حامد بافنده، شهید
محسن برهانی، شهید حسین پورزینلی، شهید حمید
قلنبر، شهید یونس زندگی آبادی - دکتر محمد حسین
رجبی دوانی، دکتر عبدالله حسن زاده میرعلی

کانال های ارتباطی با نشریه ی گرا:

آدرس: تهران، خیابان ستارخان، خیابان باقرخان، پلاک ۱۱۵

کرمان، خیابان شهید رجایی، کوچه شماره ۴

تلفن: ۰۳۴۳۲۲۹۷۲۷

آدرس سایت: www.gera41.com

کانال تلگرامی: @gera41

برای دریافت اشتراک نشریه گرا می توانید به سایت ما مراجعه کنید.

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

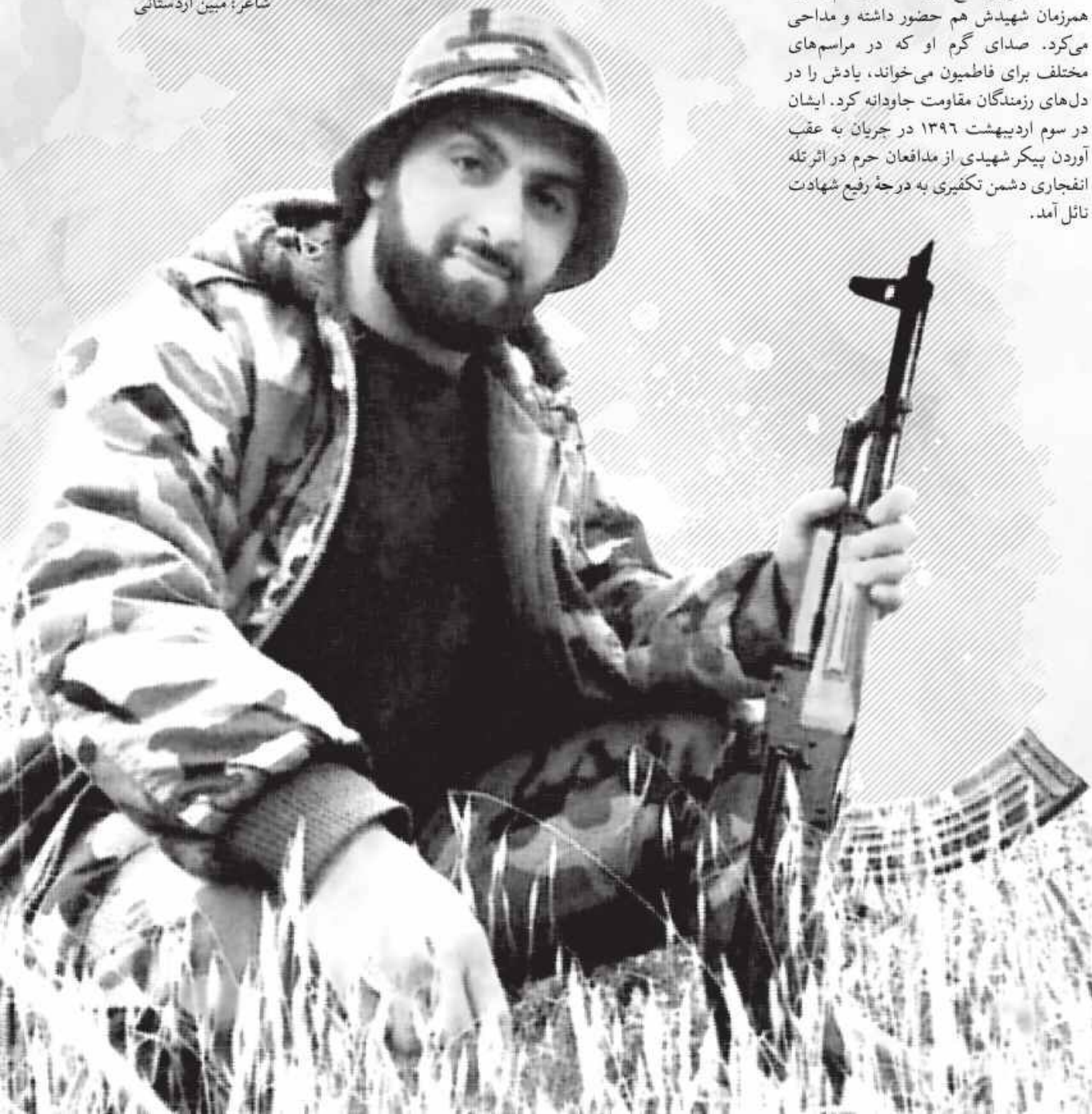
شعر تقدیمی

این شماره از نشریه گرا را تقدیم به شهید مدافع حرم حامد بافنده می‌کنیم.

شهید بافنده با نام جهادی علیرضا امینی متولد ۱۳۶۶ و اصلالتا اهل مشهد اما ساکن شهر رفسنجان در استان کرمان بود. او یکی از مداحان اهل بیت (ع) بود که در مراسم یادبود هم‌زمان شهیدش هم حضور داشته و مداحی می‌کرد. صدای گرم او که در مراسم‌های مختلف برای فاطمیون می‌خواند، یادش را در دل‌های رزمندگان مقاومت جاودانه کرد. ایشان در سوم اردیبهشت ۱۳۹۶ در جریان به عقب آوردن پیکر شهیدی از مدافعان حرم در اثر تله انفجاری دشمن تکفیری به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

از شهید دختری به نام فاطمه به یادگار مانده است. گرا در سفر به رفسنجان و دیدار از خانواده ایسان، این شماره را تقدیم به شهید بزرگوار حامد بافنده نموده است. روحش شاد

نشست، خستگی اش را تکاند روی درخت
شگسته پرهایش را نشاند روی درخت
پرنده از دل مجروح و جان رنجورش
چه ها، چه ها، که برابم نخواند روی درخت
دم غروب که شد با نسیم آوازش
پرنده‌های جهان را کشاند، روی درخت
هوای لافه خود کرد و بال‌هایش را
ز گرد و رنگ تعلق تکاند روی درخت
پرنده بود، رها بود، مثل ما که نبود
پرنده تر شد و پر زد و نماند روی درخت
شاعر: مبین اردستانی





#دختران_حقیقی_انقلاب

چند ساعتی که چادر از سرم برداشتم ...

حماسه ساز یا پشتیبانی هایی به میدان می رفته اند که غالباً توسط خواهران صورت می گرفته است و اگر این نقش با ورود دشمن به شهر کاهش می یابد، به خاطر اصرار برادران رزمنده برای حفظ حرمت خواهران مسلمان در برابر دشمن خوک صفت بوده است.

هر چند شرح همه ی اینها، از جان گذشتگی ها و اقدامات خواهران در این حماسه عظیم میسر نیست اما سعی می کنیم با ذکر نمونه هایی از آن یادآور تلاش ها و حماسه سازی آن ها باشیم. به ما خبر دادند که در منطقه پلیس راه، جنازه

به ارمغان می آورند. نمونه ای متاخرتر از این زنان، دختران خرمشهری در دوران دفاع مقدس هستند. نقش زنان در حماسه سی و پنج روزه خرمشهر محدود به زمان و مکان خاصی نیست و در جای جای خرمشهر از مراکز پشتیبانی تا خطوط مقدم درگیری مستقیم با دشمن، بیمارستان، مزار شهدا و... هر کجا ذکری از حماسه آفرینی و مقاومت و ایستادگی است، نقش مادران و دختران خرمشهری مشهود است. اگر چه خواهران را رخصت کمتری برای شرکت در رویارویی ها بوده است، اما مردان

زنان در عرصه سیاسی و اجتماعی در تاریخ ایران نقش مهمی را بر عهده داشته اند. هر جا که نقش آن ها مبتنی بر فطرت پاک ایشان بوده است، جریان های کلیدی از تاریخ را رقم زده اند. جریان هایی که ریشه آن پس زدن دست نامحرمان از گوهر پاک ایشان، دین و ایران عزیز بوده است؛ مانند لغو امتیاز تنباکو که زنان در آن نقش مهمی داشتند و دست نامحرمان انگلیسی را از این خاک قطع کردند. آری چنین زنانی دختران حقیقی انقلاب هستند، دخترانی که آزادی را به معنای واقعی برای کشور و خودشان

یکی از شهدا روی زمین مانده. من تصمیم گرفتم هرطور شده بروم و جنازه را به قبرستان منتقل کنم. از طرفی عوامل دشمن و ستون پنجم در شهر پراکنده بودند و ممکن بود به من صدمه برسانند؛ برای همین سه سرباز را با خود بردم و با هر زحمتی بود، بالای سر شهید رسیدیم. چند روز از شهادتش می‌گذشت. ترکش شکمش را پاره کرده بود و امعا و احشایش به آسفالت چسبیده بود؛ به طوری که وقتی برش گردانیدیم، صدای جرز جرز بلند شد. سربازان گفتند نمی‌شود او را عقب برد، چون روده‌هایش پخش شده بود. اما من اصرار کردم. گفتند: باید چیزی باشد که جنازه را در آن بیچیم و ببریم. هرچه گشتیم، چیزی پیدا نکردیم و من ناچار چادرم را درآوردم، شهید را روی چادر گذاشتم و به عقب منتقل کردیم. البته روبروی داشتم. وقتی برگشتم رفتم و چادر مادرم را گرفتم و این تنها روزی بود که من برای چند ساعت بدون چادر بودم.

زهر حسینی

به علت درگیری‌های فشرده و نگرانی‌های شبانه، فرصتی برای تعلیم نظامی بقیه‌خواهران نبود. ناچار شب‌ها با همان تعلیمات مختصر، دو ساعت به خط مقدم جبهه می‌رفتم و دفاع می‌کردیم. آنجا وضع خیلی فرق می‌کرد. خمپاره مثل باران می‌بارید. از چپ و راست گلوله می‌زدند. تا آن لحظه نه خمپاره دیده بودیم نه می‌دانستیم خمسه‌خمسه چیست. بچه‌ها پا به پای هم و با جان و دل می‌جنگیدند. ایتار و فداکاری در مرز، مرزی نداشت. یکی دو روز بعد، برادر جهان‌آرا حفاظت از مهمات را به ما سپرد.

سکینه حورسی

وقتی رادیو اعلام کرد در پلیس راه احتیاج به کمک است، من و تعدادی از بچه‌ها به آنجا رفتم و کوکتل مولوتف درست کردیم، گونی‌ها را پراز شن کرده، در نقاط حساس می‌چیدیم. هر کس به نوعی کمک می‌کرد، اوضاع هر لحظه بدتر می‌شد. تعدادی از خواهران را به یادگانی که در آن دوره نظامی دیده بودیم، بردند. ما و بقیه‌ی خواهرها به مسجد برگشتیم و پس از تقسیم کارها مشغول کمک شدیم. شب‌ها روی پشت بام با اسلحه‌ام. یک نگرانی می‌دادیم و هر چند ساعت یک بار پستمان را عوض می‌کردیم. نوشتن تجار

به هر زحمتی بود خودم را به بیمارستان رساندم. چه می‌دیدم؟ زنان و مردان بی دست و پا، پیکره‌های بی‌سر، پاره‌های گوشت، کودکان زخمی و نیمه‌جان؛ مشغول شدم. من که حتی تحمل دیدن یک جراحت ساده را نداشتم، حالا تا مچ پا توی خون بودم... خواهرم (شهناز) را دیدم و جلو رفتم. اما او بی توجه به من کار می‌کرد. در چهره تمام بچه‌ها فقط درد و اندوه بود. مدام زخمی و شهید می‌آوردند. بیش‌تر آن‌ها از طالقانی و پایین شهر بودند... با اینکه بی‌خوابی و تلاش و اضطراب توانم را گرفته بود، باید می‌ماندم؛ احتیاج به کمک بود. صبح با خواهری برای نماز رفتم. خیلی از مادران و زنان، شهدا را می‌شستند. فرزندان یکدیگر را، بچه‌های خودشان را، اشک می‌ریختند و می‌شستند. بعضی هم قبر می‌کنند... چند روز بعد که خواهرم شهید شد و می‌خواستیم او را دفن کنیم، جلوی مسجد جامع، برادرم حسین را دیدم و به او گفتم: بیا، می‌خواهیم شهناز را دفن کنیم. گفت: من نمی‌آیم! عراقی‌ها از دروازه شهر وارد شده‌اند و جنگ تن به تن شروع شده. آنجا بیش‌تر به من احتیاج است. در بهشت شهدا آبی برای غسل دادن خواهرم نبود. آقای گفت: احتیاج به غسل ندارد... در حالی که گلوله‌های توپ در نزدیکی ما فرود می‌آمد، مادرم با دست‌های خودش خواهرم را در قبر گذاشت. شهلا حاجی‌شاه

عراقی‌ها در ورودی گمرک را به شدت زیر آتش داشتند. یک نفر کنار این در مجروح افتاده بود. به هر زحمتی بود پانسمانش کردم و آن برادر و خواهر وطن‌خواه که با هم بودیم مجروح را سوار جیب کردند و به عقب بردند. من ماندم تنها. امکان داشت هر لحظه اسیر بشوم. چرا که صد، صد و پنجاه متر بیش‌تر با عراقی‌ها فاصله نداشتم. از دور دیدم یک نفر با لباس سبز که مخصوص عراقی‌ها بود، نزدیک می‌شود. آمد نزدیک دیدم از بچه‌های خرمشهر است. به من گفت: نمی‌ترسی؟ گفتم: اگر می‌ترسیدم، اینجا نبودم.

زهره فرهادی

سرویس بهداشتی مسجد جامع به دلیل ازدحام نیرو، چندان وضعیت مطلوبی نداشت. برای همین، هر روز برای تمیز کردن آن اقدام می‌کردیم.

باور کنید اگر خانه‌خودمان بود، این کارها را نمی‌کردیم اما میدان، میدان دیگری بود. تا زانو توی کثافت می‌رفتم، دستمان را فرو می‌بردیم و چاه را تمیز می‌کردیم. برایمان خیلی سخت بود، اما حفظ شرف و دین اجازه تردید به ما نمی‌داد. باید هر کاری که از دستمان برمی‌آمد، می‌کردیم. زهره حسینی

شب‌ها در سنگر می‌خوابیدیم و سگ‌ها تا صبح بالای سرمان عوعو می‌کردند. بیش‌تر مواقع در سنگرها بودیم. سنگرهایی پراز مارمولک، که اگر یک متر کف آن را می‌کنندیم، به آب می‌رسیدیم. با وجود این مشکلات، هر کس وظیفه خودش را انجام می‌داد. دیگر کسی از مرگ نمی‌ترسید و به آن فکر نمی‌کرد. چند روز بعد، با ورود دشمن به شهر و با تشدید آتش آن‌ها، خمپاره‌ای به محل تقسیم خوار و بار اصابت کرد و همه چیز را به هوا فرستاد. عراقی‌ها همه جا را زیر آتش خمپاره و توپ گرفته بودند. یک شب اعلام کردند که خواهرها دیگر نباید در شهر بمانند، چون گرفتار عراقی‌ها می‌شوند. با شنیدن این خبر به زنی که کنارم ایستاده بود، گفتم: حالا که باید برویم، بهتر است به برادرها خبر بدهیم که این جا مهمات قابل کرده‌ایم. غنیمت‌هایی را که بچه‌ها گرفته بودند، زیر گونی‌ها پنهان کرده بودیم. مانده بودیم که محل اختفای آن‌ها را به چه کسی بگوییم. برادر «فرخی» هم شهید شده بود. نمی‌توانستیم به هر کس اعتماد کنیم. حتی بعدها فهمیدم زنی که کنارم ایستاده بود، جاسوس بوده و با بی‌سیم به عراقی‌ها اطلاعات می‌داده است. شب از خرمشهر رفتم، ولی نتوانستم طاق‌ت بیآوریم و صبح، دوباره به خرمشهر برگشتم. حدود ظهر بود که عراقی‌ها داشتند می‌رسیدند. فاصله‌ی زیادی با آن‌ها نداشتم. هر لحظه احتمال اسارت می‌رفت. بچه‌ها موافقت کردند که برویم. قبل از رفتن، محل غنایمی را که در کمدها و زیر گونی‌ها مخفی کرده بودیم، به برادرها گفتم و از شهر خارج شدیم...

سهام طاقتی

تفکر حقیقی

نگاهی به خانواده:

از همان گفت وگوهای اولیه که با دوستان حفظ و نشر آثار دفاع مقدس در رابطه با مطرح کردن وصایای شهدا و بررسی و توضیح آن نوشته‌های نورانی شد، سخن از وصیت‌نامه‌ای خاص و ویژه بود که حتی مرحوم امام خمینی (ره) پس از خواندنش آن را ستود.

خادمان حفظ آثار دفاع مقدس برایم نقل کردند: یکی از سخنرانان مطرح کشوری (جناب حجت‌الاسلام سیدحسین مؤمنی) در یکی از سفرهای تبلیغی خود به کرمان، بعد از خواندن وصیت‌نامه شهید، گفته بودند: این شهید را باید زیارت کرد و ایشان به همراهی عده‌ای به گلزار شهدای کرمان رفته و مزار نورانی و پربرکت ایشان را زیارت کردند.

آری سخن از وصیت‌نامه شهید محسن برهانی است، با چهره‌ای معصوم و سرشار از معنویت. با خود گفتم او را بهتر بشناسم؛ او پرورش یافته خانواده‌ای مؤمن و باخدا و شهیدپرور است. او خواهرزاده سه شهید بزرگوار شهر کرمان، شهیدان سیف‌الدینی - است که سال‌های زیادی است آشنایی مختصری با آنها دارم. پدر شهیدان سیف‌الدینی که پدر بزرگ شهید برهانی نیز می‌شود، روحانی مؤمن و باتقوایی بود. در خاطرات دور، ایشان را به یاد می‌آورم که به دور از هیاهوهای گوشه‌ای آرام می‌نشست و کم سخن می‌گفت و هرگاه نیز سخن می‌گفت با صدای آرام و با طمأنینه نکاتی را متذکر می‌شد (ایشان اوایل دهه شصت از دنیا رفت و اکنون در کنار فرزندان خود آرمیده است). مادر شهید برهانی با ویژگی خاص در استان کرمان، خواهر سه شهید است و مادری که به همراه مادرش



(مادر شهیدان سیف الدینی) صبور در شهادت عزیزانشان. در این میان وقتی با پدر شهید برهانی آشنا شدم، دیدم عجب ایشان همان حاج آقا برهانی خودمان است، مردی مؤمن و انقلابی با لبخندی بر لب که او را سال‌ها در مجالس اهل بیت علیهم السلام، نماز جماعت و راهپیمایی‌ها می‌دیدم که آرامش و آرام سخن گفتن از خصلت‌های ایشان است (خداوند خانواده شهیدان را با شهیدان و شهیدانشان را با اصحاب امام حسین علیه السلام محشور بدارد.)

طرح یک سؤال

در نگاهی که به وصیت‌نامه شهید محسن برهانی انداختم، جواب یکی از سؤالاتی که سال‌ها در پی پاسخ آن بودم را یافته‌ام و آن سؤال این است:

رشد و کمال شهیدان ما از کجا آب می‌خورد؟ چگونه فردی مثل شهید محسن برهانی در سن هفده سالگی می‌تواند این همه راه کمال و خودسازی را طی کند؟ مگر شهدا از آسمان آمده یا متعلق به جهان دیگری هستند؟ چه طور یک جوان یا نوجوان می‌تواند به این درجه از معرفت و خداشناسی برسد، آن هم با اعتقادی راسخ و محکم که تا پای جانش نیز حاضر می‌شود بر آن اعتقاد بماند؟ آیا ده بیست سال سن، زمان مناسبی است برای طی طریق انسانیت؟ مگر کمالات انسانی نیاز به عمری طولانی حداقل چهل سال ندارد؟

چگونه است وقتی به خودمان فکر می‌کنیم می‌بینیم در سنین بالای چهل سالگی هنوز مانند کودکان فکر می‌کنیم و عملکردی بهتر از نوجوانان نداریم؟ اوج اهداف و ایده‌آل‌هایمان رسیدن به دنیاست، فکر و ذکرمان از دنیا خارج نمی‌شود، تمام همتان این است که در دل مردم جا باز کنیم، مقصدمان پر کردن شکم خود و عهد و عیال است، صبح را شب می‌کنیم و شب را صبح. همه غم ما دنیایمان است که فلان چیز گران شده، فلان چیز ارزان، فلان تیم خوب بازی کرد فلان تیم بد، مردم اروپا این‌گونه زندگی می‌کنند ما این‌گونه، اکثر وقتمان به تماشای فیلم و سریال سپری می‌شود، بیشتر حرف‌هایمان یا خاطرات گذشته است

یا شوخی با دیگران و یا گفت‌وگوهای روزمره که نه دردی از دنیایمان دوا می‌کند نه دردی از آخرتمان؛ گویی نه آخرتی است نه حساب و کتابی، نه خدایی نه پیغمبری، نه قرآنی نه حدیثی، پس به ما باید گفت: کودک پنجاه ساله، شصت ساله. کودک تمام آمال و آرزویش ماشین کودکی‌اش است و ما ماشین پرآید. کودک با هم سن و سال‌هایش دوست می‌شود تا بتواند روزش را به بازی بگذراند و ما دوست می‌شویم که وقتمان را به تنهایی نگذرانیم و احياناً در زندگی دنیایمان از آن‌ها بهره‌ای بگیریم. کودک، شادی و غمش وابسته به مقداری پلاستیک است که اسباب‌بازی‌هایش می‌باشد و ما شادی و غممان وابسته به مقداری کاغذ که پول است و قرض علی‌هذا.

پس چگونه محسن برهانی‌ها به این درجه رسیده‌اند که دنیا را به تمسخر می‌گیرد و قلم می‌زنند که:

«هیچ کدام از مظاهر دلفریبش را بقایی نیست، اونا تموم می‌شه، پایان می‌پذیره، باید آن قدر سختی بکشی، ناراحت بشی، تا چند لحظه‌ای لذت ببری و بعد هم زود در آن پایان می‌گیری، تموم می‌شه، خیلی جاها هم بهش نمی‌رسی، خیطت می‌کنه و به ریش می‌خنده، مسخره‌ات می‌کنه اما تو باز با صداقت دنبالش می‌ری...»

در این سنین کم کدام کتاب را خوانده‌اند؟ پای درس کدام دانشمند نشسته‌اند؟ مگر آنان کودکی و نوجوانی نداشته‌اند؟ مثل اینکه اینان بزرگ متولد شده‌اند که در سنین نوجوانی می‌گویند:

«عزم جهاد بندهای تمنان را می‌گسست، زنجیرها را پاره می‌کرد، آلودگی‌هایمان را پاک می‌کرد، جهاد ما را با سرعت سیرداد، می‌فرستاد آن بالا و به اعلی پیوند می‌زد، آن وقت دیگر محو بودیم در کمالات خدا، چرا که شهادت لقاءالله است.»

به دنبال جواب سؤالاتمان هستیم؛ مگر شهیدان در همین کوچه‌ها و خیابان‌های شهرمان زندگی نکردند؟ مثل ما به دنبال روزی بودند و مثل ما تفریح می‌کردند، مثل ما ورزش می‌کردند، مثل ما درس می‌خواندند، در همین مدارس شهردیپلم

گرفتند، خرید و فروش می‌کردند، سفر می‌رفتند و... پس چه اتفاقاتی آنان را از ما جدا کرد؟ کجا باید به دنبال جواب خود بود؟ چه کسی جواب‌گوی ماست؟ چه باید کرد؟

نفس رحمانی

شهید بزرگوار ما جواب سؤالاتمان را این‌گونه به رشته تحریر در آورده است: در همین رفاقت‌ها (منظور رفاقت با دنیا می‌باشد) ندایی طنین افکند، بدنمان را لرزاند، صدا از یک منبع نور می‌آمد، مطلق نور، چقدر زیبا بود و دلپذیر و دلنشین، خیلی بیشتر از دنیا جذب شدیم.

پاسخ سؤالاتمان را در همین جمله شهید جست‌وجو می‌کنیم و از خداوند سبحان می‌خواهیم که ما را به این معارف رهنمون سازد.

هدایت درونی

انسان با عبودیت و بندگی و مطیع بی‌چون و چرای خدا بودن به جایگاهی می‌رسد که می‌شود خلیفه خدا.

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰) به درستی که من در زمین جانشینی را قرار دادم. جانشین خدا باید مظهر اسما و صفات الهی باشد، او به اذن خدایش بر همه عالم و آدم و همه ذرات وجودی حکومت می‌کند، اراده‌اش بر همه اراده‌ها غالب، همه موجودات در مقابل اراده الهی که از طریق انسان‌های شایسته ظهور می‌کند مغلوب و مقهورند، آنچه او بخواهد همان می‌شود و همه آسمانیان و زمینیان تسلیم امر او هستند؛ او به آنچه که بوده و خواهد بود علم پیدا می‌کند، خواست او غالب است بر خواست‌های دیگر انسان‌ها؛ خلیفه خدا به خواست خدا کارهای خدایی می‌کند.

خلیفه خدا دو جهت دارد: از یک جهت فقیر مطلق است، از خودش هیچ چیز ندارد، اقل الاقلین است، ضعیف‌ترین موجودات است و از یک جهت چون گدای بی‌جیره و مواجب خداست؛ خداوند نیز با کرشم، با رحمتش ظرف‌گذاری او را بر می‌کند و این همان جنبه دیگر انسان کامل است که صفات خدا را ظهور می‌دهد چنان‌که آن ذات بی‌هتا در حدیثی قدسی فرمود:

«عبدی أظنني أجمعك مثلي، أنا حي لا أموت

اجعلك حيًا لا تموت، أنا غني لا أفقر أجعلك غنيًا لا تفقر، أنا مهما أشاء يكون أجعلك مهما نشاء يكون.»

«بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود سازم. من زنده ای هستم که نمی میرم تو را هم زنده ای قرار دهم که نمیری. من دارایی هستم که فقیر نمی شوم تو را هم چنان سازم که فقیر نگردی. من هر چه را اراده کنم می شود تو را هم چنان قرار دهم که هر چه خواهی بشود.» (رساله لقاء الله، ملکی تبریزی - صفحه ۶۵)

و از این قبیل انسان ها، وجود مبارک پیامبران الهی می باشد که هدایت انسان ها را بر عهده گرفته اند و آن هم از دو طریق؛ هدایت ظاهری یا تشریحی و هدایت باطنی یا تکوینی. در هدایت تشریحی فرمود:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ
خدا و پیامبر خدا و اولی الامر را اطاعت کنید.

و یا فرمود: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا
و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید.

پرواضح است منظور از این گونه آیات حلال و حرام در دین و دیگر احکام الهی از واجبات و مستحبات و مکروهات می باشد و در زمینه هدایت تکوینی (یا باطنی) فرمود:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا

و برای بنی اسرائیل امامانی قرار دادیم که به وسیله امر ما (اراده ما) هدایت می کنند.

این همان هدایت درونی است یعنی پیامبر به اذن خدا اراده می کند که شخصی هدایت شود، پس هدایت می شود. انسان کامل که صاحب امر خداوند می باشد با یک نظر، سیاهی ها و آلودگی ها را از دل هر کسی خارج می کند و او را به سوی نور و روشنی هدایت می کند.

امام حسین علیه السلام، زهیرین قین را که عثمانی مذهب بود و اعتقاد داشت که عثمان مظلومانه کشته شده و حضرت علی علیه السلام از باعثان کشته شدن عثمان است به ساعتی چنان متحول ساخت که در شب عاشورا گفت: مرا اگر هزار بار هم بکشند باز به یاری شما خواهم ایستاد. این است جلوه ای عظیم از هدایت باطنی.

و چون پیامبر اکرم (ص) فرمود:

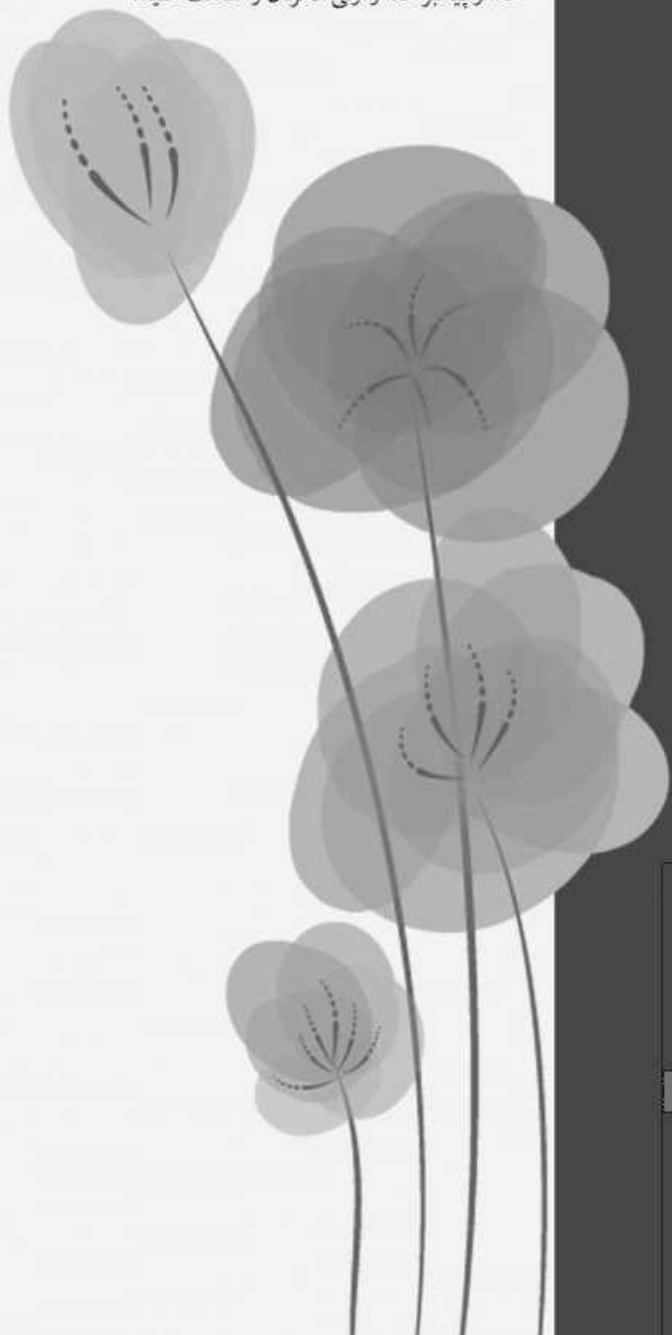
علماء امتي كأنبياء بني إسرائيل

علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل اند.

پس بنده شایسته خدا، امام خمینی (ره) چون پیامبران بنی اسرائیل، به اذن خداوند و دعای صاحب امرش، مهدی صاحب الزمان (عج) بر دل های آماده روشنی بخشید و قلوب را تعالی داد و تا آنجا که مردم معمولی کوچک و بازار رشد پیدا کردند، بزرگ شدند، نور گرفتند و به آسمان ها پرواز کردند، آسمانی شدند، ملکوتی شدند و امام خمینی (ره) شد مظهر اسم «هادی» (هدایت کننده) که از صفات خداست و بعضی آن قدر پروازشان به آسمان بلند بود که استاد و معلمشان، آن پیر فرزانه فرمود: خدایا مرا با بسیجیانم محشور فرما و شاگردانی چون محسن برهانی قدرشناسی کرده و گفتند: «سال های عمر من فدای عمر امام عزیزم، فدای لحظه های رهبرم... پیر مرشد ما راه را بر ما روشن ساخت و تکلیف را معین کرد.»

چگونه به خود جرأت دهم که این نوشته را به پایان برم بدون یادی از رهبر نورانی و نیک اندیشمان، سلاله پاک فاطمی (س) و فقط باید گفت: در دوران تاریک غیبت حضرت حجت (عج) خوب گفتند:

دست خدا بر سر ماست خامنه ای رهبر ماست.



عظمت‌ها و خلقت‌ها مسخر توست؛ برای توست؛ از اون اتم با چرخشش، تا کهکشان با گردشش. از اون سلول کوچک اما پر از عجایب، تا اتحادشون و یک سیستم عجیب‌تر با تمام عظمت‌ها و عجایب و خلقت‌ها از آن توست.

آیا خلقت اجازه می‌دهد با اون مقام رفیعت به عظمت‌هایی که می‌تونی بررسی؟ به خالق تمام این‌ها که می‌تونی بررسی؟ دلت را به این چند سال خوش می‌کنی؟ جایگاه تو آن قدر والاست که می‌تونی مثل خدا بشی. از همه بهتر و والاتر، می‌تونی بگی «کن فیکون». این قدر والایی که می‌تونی همه پرده‌ها را بگشایی؛ پرده‌های غیب، محیط بشی به همه چیزانگار که جدایی؛ چرا که با خدایی؛ وصل به الهی.

راست می‌گفت؛ بارها دل از دنیا می‌کنیدیم و طریق می‌پیمودیم، اما باز غافل می‌شدیم، چرا غفلت؟؟ با این همه نور؟؟ توی دستوراتی که داده بود تا آدم بشیم؛ یک کلمه خیلی جلب نظر می‌کرد؛ جهاد و بعد هم شهادت. عزم جهاد تمام بندهای تمنان را می‌گسست؛ زنجیرها را پاره می‌کرد، آلودگی‌ها مون رو پاک می‌کرد؛ جهاد ما را با سرعت سیر می‌داد. می‌فرستاد اون بالا و بعد در یک لحظه شکفته می‌شد

و انفجاری خونین صورت می‌گرفت و ما را در یک آن؛ می‌گسلاند و به اعلی پیوند می‌زد. آن وقت دیگه محو بودیم در کمالات خدا. چرا که شهادت «لقاء الله» است. پیرمرد ما، راه را بر ما روشن ساخت، تکلیف را معین کرد. تنها وظیفه ما جهاد است به حکم امام. خیلی‌ها عزم کردند، رفتند و جنگیدند. یکی شون هم من، مثل هزاران فرزند دیگری که قدم برداشتند. پدر و مادر عزیز و مهربانم! می‌دانم که مرادوست دارید و می‌دانم فراق برایتان دشوار است. حتی احتمال بیماری را در این فراق می‌دهم اما همه ما برای چیز دیگری آمده‌ایم و تکلیف من جهاد بود و در این راه شهادت هم نیز. این عنایت و رحم خاص خداوند بود که با کمال و اعجاب، شامل حال من شد تا در این راه گام بردارم و خدا را شکر می‌گویم که خودش ما را به این راه کشاند و حمد و سپاس که شهادت را هم نصیب کرد «الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله» و شما هم شاد باشید از این رحمت، شکر گوید که توانستید فرزندى پرورش دهید تا در راه احیای دین جان بآزد،

جانى ناقابل.

پدر و مادر و برادران و خواهر عزیزم! می‌دانید که چقدر رحمت شامل حالتان شده است، می‌دانید چه رستگاری در انتظار شماست. امیدوارم ان شاء الله که «الله» عنایت و رحمتش را همان‌گونه که بوده، باز هم مرا قبول کند. در روز سختی و هراس و وحشت واقعی که جداً انسان ذوب می‌شود، به رحمت یکنای رحیم به اون وعده‌های که خودش داده، همه مون رستگار شویم در جوار رحمتش. افتخار بر شماست در دنیا و آخرت. آهای اون‌هایی که از این عوالم بی‌خبرید! آیا گمان می‌کنید دست از فرزند شستن آسان است؟ هیچ چیز، هیچ چیز جز «خدا» نمی‌تواند این‌ها را ظاهراً از هم جدا کند. افتخار بر تمام خانواده‌های محترم شهدا. عزیزانم! خیلی حرف زدم. اما این وصیت نامه است. سخن آخر وصیت که انشاء الله محترم است. عزیزان! من ظاهراً از شما جدا شده اما واقعاً به خدا قسم انشاء الله به شما نزدیک‌تر شده‌ام، مهم‌تر آیا نشنیده‌اید که روز قیامت همه از هم گریزانند؟ اما ما به خواست خدا با شادی در کنار یکدیگر هستیم. دیگر از این نزدیک تر؟! خدایا مرا قبول کن هر چند ناشایسته‌ام. آمین.

اما بدانید برای این چیزها به جبهه نیامده‌ام. هر چند فرمان امام و حکم ایشان ما را به جبهه، به معبد حق رهنمون شد. سال‌های عمر من فدای عمر امام عزیزم، فدای لحظه‌های عمر رهبرم. وظیفه همه ما جهاد است. همه بدانند و بیابند به جبهه‌ها، هر چند فکر می‌کنم آن وقت به یاری الله جنگ به نفع اسلام تمام شده باشد. اما هر وقت جنگی بود؛ فرمان امام روشن‌گر راه است. من برای دفاع از آیین مقدس اسلام و جنگ با کفار در جهت کسب رضایت الله فرمان مقلد روح الله، آگاهانه و با بینش روشن، عزم جهاد کردم و آرزویم کشته شدن در لقاء الله است. وه که چه زیبا پروازی است در بی‌نهایت وجود مطلق و رستگاری واقعی و حقیقی است. والدین محترم و عزیزان و برادران و خواهرم! از شما نور چشمان خواهش می‌کنم همیشه به یاد خدا باشید. یک آن غفلت نکنید. همیشه ذکری بر لب داشته باشید. این وصیت من بر شما، قبول کنید. مخصوصاً نمازهایتان را با حضور قلب بخوانید، قرآن را با معنی و مفهوم زیاد بخوانید. همه این‌ها ذکر است چه بهتر

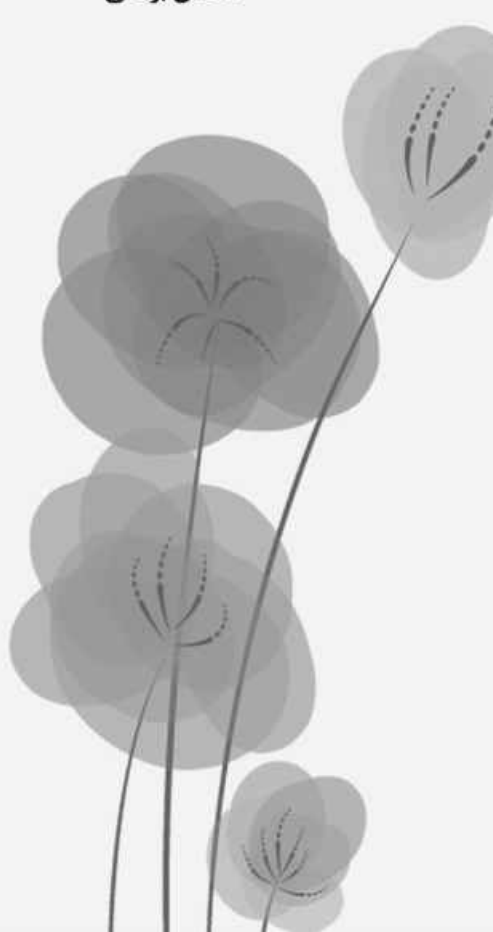
که برای اموات و حتی شهدا باشد، چرا که دستشان کوتاه است. اگر چه خود نتوانستم این‌گونه باشم. اما شما عامل باشید. دل از دنیا بر کنید و عمرتان را یکسر برای خدا بدهید. همه مردم و امت مسلمان این‌گونه باشند. چرا که رستگاری در این امر است. به نظر من تمام شهدا مخصوصاً اون‌هایی که پدر و مادر نداشتند، غریب‌های مفقودالاندرند.

به فقیران و بینوایان مخلصانه کمک کنید. هر چه بیشتر بهتر. هر انسان علاقه‌اش به دنیا کمتر باشد، رفتنش ساده‌تر است.

از برادران و خواهران خواهش می‌کنم به عنوان وصیت یک شهید که برادران است؛ خیلی درس بخوانید. امیدهای این مملکت شماست. شماها که مسئولیت، دیانت، شریعت و همدردی امت حالی‌تان است، برای خدا خیلی درس بخوانید و با درسهایتان به خداوند هر چه بیشتر نزدیک شوید که این‌ها خودش عبادت و اسباب تقرب به حق تعالی است.

از همه‌تان و تمام اقوام و آشنایان طلب بخشش دارم. هر کدام هم هر وقت توانستید برایم نماز قضا (حتی شکسته) بخوانید و روزه بگیرید و در مزارم بالای سرم قرآن و ادعیه تلاوت و طلب مغفرت کنید.

محسن برهانی



شعر ناب

رفتیم که شمع ظلمت شب باشیم
آغوش گشودیم که در تب باشیم
گفتند مدافع حرم اما ما
رفتیم که در حصار زینب باشیم
شاعر: جواد شیخ الاسلامی

آری همین امروز و فردا باز می‌گردیم
ما اهل آنجا، از اینجا باز می‌گردیم
با پای خود سردر نیاوردیم از این اطراف
با پای خود یک روز اما باز می‌گردیم
چون ابرها صحرا به صحرا برد ما را باد
چون رودها صحرا به صحرا باز می‌گردیم
این زندگی مکی ست مابین دو تا سجده
استغفراللهی بگو، ما باز می‌گردیم
بین جماعت هم نماز ما فرادا بود
عمری ست تنهایی و تنها باز می‌گردیم
ما عاقبت «انا الیه راجعون» بر لب
از کوچه بن بست دنیا باز می‌گردیم

یک عمر فقط از تونشان پرسیدم
یک عمر فقط نام تورا پرسیدم
شیرینی نام تو گلویم را زد
من شاهد شهادت این چنین نوشیدم
محمد مهدی سیار





دکتر محمد حسین رجبی دواني

بررسی مفهوم مسئولیت پذیری و الزامات آن در اسلام

مردم و لذا در جامعه اسلامی مسئولیت به عنوان یک پست و یک مقام نگاه نمی شود بلکه به عنوان یک تکلیف است که باید وظیفه خود را در قبال آن تکلیف به عمل بیاورد و پاسخگویی این عملکرد خود هم باشد. مسئولیت پذیری در فرهنگ سیاسی یا اجتماعی ما به این گونه تعریف می شود که کسی که یک موقعیت و یا یک عرض می کنم جایگاهی یا وظیفه ای به او محول شده است را به خوبی از عهده آن برآید و آنچه که لازمه انجام آن هست را به جا آورد، لذا اگر کسی در این زمینه سستی نشان دهد و حق آن مورد را به درستی به جا نیاورد، اصطلاحاً گفته می شود که این فرد مسئولیت پذیری نیست یا در این عرصه کوتاهی دارد.

گرا: آقای دکتر لطفاً بفرمایید ملاک انتخاب فرد مسئول از نگاه اسلام و در سیره ائمه علیهم السلام چیست؟

دکتر رجبی دواني: این مسئله در عصر رسول خدا (ص) و عصر برخی از امامان ما علیهم السلام که موقعیت های

اسلامی انقلابی انجام می دهید و بنده هم توفیق دارم که در این مجموعه بحثی را تقدیم حضور شما بکنم. راجع به مسئولیت پذیری باید خوب دقت داشت که از دو واژه تشکیل شده، یکی «مسئولیت» و یکی هم «پذیرفتن» آن مسئولیت که می شود یکی از وظایف مؤمن و مسلمان در پیشگاه خدا و در پیشگاه رسول خدا و یا ولی دین که در عصر او زندگی می کند.

مسئولیت از واژه سؤال آمده است و کسی که مسئول هست درست است که وظیفه ای را متقبل می شود تا انجام بدهد ولی در این عنوان مطالب زیادی نهفته است؛ یعنی فردی که این جایگاه را و این موقعیت را می پذیرد مورد سؤال هست و باید نسبت به عملکرد خود جوابگو باشد و این جوابگویی و مسئولیت ابتدا در برابر خداوند است و بعد در برابر ولی دین و سپس در برابر

مصاحبه پیش رو به بررسی مفهوم مسئولیت پذیری در اسلام پرداخته است. دکتر محمد حسین رجبی دواني چهره شناخته شده در علوم تاریخ اسلام، ما را در این امر یاری کردند. در ادامه مصاحبه گرا را با ایشان می خوانید.

گرا: جناب آقای دکتر دواني به دفتر گرا خوش آمدید. سوال ما تبیین موضوع مسئولیت پذیری در تاریخ و خصوصاً صدر اسلام است. لطفاً ابتدا در مورد مسئولیت پذیری توضیح بفرمائید.

دکتر رجبی دواني:

من هم حضور شما و همه عزیزانی که این مصاحبه را با می بینند و یا می خوانند عرض سلام دارم و از این نشریه تشکر می کنم؛ فعالیت بسیار خوبی که شما عزیزان جهت انتشار ارزش های

سیاسی یا اجتماعی داشتند کاملاً خود را نشان می‌دهد. ما با نگاهی به سیره پاک ذوات مقدس اهل بیت (علیهم‌السلام) در درجه اول رسول اکرم (ص) و بعد وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌بینیم که مؤلفه‌هایی برای دادن مسئولیت به فرد وجود داشته و از او انتظار مسئولیت‌پذیری داشته‌اند.

- اولین مؤلفه ایمان و تقوا هست؛ یعنی آن فردی که از جانب رسول خدا یا ولی خدا به او موقعیتی داده می‌شود باید از حداقل ایمان و تقوا برخوردار باشد اینکه حداقل عرض می‌کنم؛ چون نمی‌شود ایمان و تقوای افراد را سنجید و

مؤلفه های مسئولیت دادن در

اسلام:

۱- ایمان و تقوا

۲- توانمندی نسبت به مسئولیت

۳- وفاداری و مطیع بودن به پیامبر خدا و ولی خدا

وزن کرد بلکه کار خلاف تقوا و خلاف ایمان از او سر نزند این حداقل معیار هست؛ یعنی فردا اگر رسول خدا به یک فردی مسئولیتی داد این به خاطر ضعف ایمان یا ضعف تقوایی انگشت‌نما نشود که بگویند عجب! پیغمبر خدا به یک همچنین فردی مسئولیتی داده است که از نظر تقوا واقعاً کم دارد. پس اولین مورد این است که طرف از حداقل ایمان و تقوا برخوردار باشد.

- دوم توانمندی نسبت به آن مسئولیت و وظیفه‌ای که به او واگذار می‌شود. اینکه اهلش باشد و کار را بتواند انجام دهد. خوب برخی موارد هست که نشان می‌دهد افرادی توانمند هستند و کارهایی کردند از خودشان سابقه‌ای نشان داده‌اند؛ رسول خدا، امیرمؤمنان (علیه‌السلام) به این‌ها مسئولیت‌ها را می‌دادند اما به خصوص زمان پیغمبر که تازه دولت اسلام شکل می‌گیرد و مسئولیت‌هایی تعریف می‌شود هنوز نسبت به توان افراد شناختی نیست به خصوص آنها که از بیرون به سوی پیغمبر (ص) آمدند یا پیغمبر به سوی آن‌ها رفته مثل انصار. خوب ما می‌بینیم پیغمبر (ص) مسئولیتی را واگذار می‌کند چون در طرف تقوا و ایمان را می‌بیند اما اگر در مقام

عمل نشان داده می‌شد که این فرد توانایی کار را ندارد، پیغمبر دیگر به او مسئولیت نمی‌داد این منافاتی با ایمان و تقوا ندارد، توانایی چیز دیگری هست لذا داریم مثلاً پیغمبر (ص) به شخص بزرگی که در اوج ایمان و تقواست یعنی ابوذرا که سلام خدا بر او باد مسئولیتی داد او را برای امری اعزام کرد که نتوانست از پس آن بر بیاید، ضربه خورد در عین اینکه جایگاه ایمانی و تقوایش نزد پیغمبر (ص) محفوظ است. پیغمبر دیگر به او پست و مسئولیت نداد، این نشان داد که او بابت این کارها مناسب نیست.

- مؤلفه سوم در دادن مسئولیت، وفاداری است. وفاداری به پیامبر خدا به ولی خدا. این خیلی مهم است کسی که پیغمبر به او مأموریتی را واگذار می‌کند آن فرد وفادار به پیغمبر باشد، وفادار به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) باشد. لذا می‌بینیم مثلاً شخصی مثل خالد بن ولید که فرد توانمندی است، یک عنصر نظامی و سیاسی قوی است به خصوص در عرصه نظامی، درست است که مشرک بوده است در جنگ احد هم به اسلام ضربه زده و باعث شکست مسلمان‌ها شد ولی چون پیش از فتح مکه بعد از صلح حدیبیه روی آن شمش سیاسی که داشت متوجه شد که دور، دور اسلام هست، مسلمان شد و آمد به خدمت پیامبر رسید، اسلام آورد. خوب کار خلاف تقوا و ایمانی هم از خودش نشان نداد، پیغمبر هم شاهد توانایی او بوده است توی جنگ آدم بسیار قوی‌ای بود و نبوغ نظامی داشت. لذا پیغمبر (ص) برای مأموریتی او را گماشت، او را به این مأموریت فرستاد و این مسئولیت را به او واگذار کرد؛ اما در مقام عمل وقتی متوجه شد رسول خدا که او وفادار به معنای واقعی کلمه نیست؛ یعنی او رفته است و با توجه به سابقه‌ای که نسبت به آن قبیله‌ای که پیغمبر او را به سوی آن‌ها اعزام داشته، برخلاف دستور عمل کرده و به آن مردم آسیب وارد کرده و عده‌ای بی‌گناه را کشته است. پیغمبر (ص) به شدت از این موضوع برآشفته اصلاً ابراز برائت هم کرد؛ یعنی در واقع پیغمبر می‌خواهد این را بفرماید که من در او این توان را دیدم و داشت؛ اما رفت و برخلاف دستور عمل کرد؛ یعنی وفادار نسبت به رهبری اسلام نبود، لذا ابراز

برائت کرد که خدایا من از کاری که خالد کرده برائت می‌جویم و دیگری به او مسئولیتی نداد. حالا این وفاداری می‌تواند یک مطلب باشد و می‌تواند جمع شود با مسئله مطیع بودن نسبت به رهبری و ولی خدا یا رسول خدا، لذا وقتی که برخلاف دستور عمل می‌شود این در واقع عدم اطاعت است، عدم پیروی از رهبری است که به تو این موقعیت را داده است لذا ما می‌بینیم اینجا و پیغمبر خط می‌کشد دور کسی توانمند مثل خالد که نشان داده در مقابل عمل نه مطیع درست پیغمبر بوده است و نه وفادار و به او دیگر مسئولیتی ارجاع نمی‌دهد.

در موردی که می‌بینیم راجع به ولید بن عقبه بن ابی معبد هست. پدر ولید بن عقبه از دشمنان پیغمبر بود و در جنگ بدر اسیر شد و به خاطر سابقه جنگ نرم و عملیات روانی علیه اسلام به دستور پیغمبر (ص) اعدام شد. ولی بعداً این پسر اسلام می‌آورد، مسلمان شده جزو مهاجرین به مدینه می‌آید فسق و فجوری و حرکت خلافی هم از خودش نشان نداده و توانایی‌هایی هم بروز داد. پیغمبر (ص) او را مأمور جمع‌آوری زکات قبیله بنی‌المستقل کرد که برود زکات آن‌ها را جمع‌آوری کند. او در دوره جاهلیتش با این قبیله درگیری داشت، رفت به طرف آن‌ها و آن‌ها هم به اعتبار اینکه نماینده پیغمبر آمده، آمدند استقبال. منتهی به خاطر سابقه درگیری که با اینها داشت فکر کرد که به طرفش دارند هجوم می‌آورند از همان جایی که آمده بود فرار کرد و برگشت به مدینه و به دروغ به پیامبر گفت؛ که بنی‌المستقل قصد جان من را داشتند. این نشان دهنده عدم وفاداری است چون اگر کسی که وفادار باشد به رهبر خود دروغ نمی‌گوید. ایشان به دروغ گفت که بنی‌المستقل از اسلام برگشته و قصد داشتند من را که نماینده شما هستم بکشند. این بود که پیغمبر (ص) اعتماد می‌کند به فرستاده‌اش. حضرت وقتی این را شنید فرمان داد که آماده شوید برویم برای سرکوبی بنی‌المستقلی که از اسلام برگشته و قصد کشتن نماینده من را داشته که آیه نازل شد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوهُ» خداوند او را فاسق خواند. فاسق دروغ‌گویی است که آمده و دارد به هم می‌زند موقعیت مسلمانان را و لذا بعد از

این دیگر پیغمبر به او مسئولیتی نمی‌دهد و فاسق هم می‌داند کسی که دیگر شهادتش مورد قبول نیست اگر بیاید توی یک محکمه‌ای بخواهد گواهی شهادتی بدهد دیگر از او پذیرفتنی نیست؛ به خاطر این عدم وفاداری و در واقع خیانتی که به پیغمبر کرد دیگر صلاحیت ندارد این مسئولیت را داشته باشد.

این مواردی که عرض کردم؛ یعنی چه خالد بن ولید و چه ولید ابن عقبه اگر مسئولیت‌پذیر بودند باید وظیفه خود را به طور کامل انجام دهند؛ اگر هم خطری متوجه‌شان باشد شما باید دستور رسول خدا را اجرا کنید، تکلیفی که به شما محول شده حتی اگر در این عرصه آسیب هم ببینید کشته هم بشوید. این نشان می‌دهد که این افراد نسبت به مسئولیتشان کوتاهی کردند و با کوتاهی خودشان در حقیقت به رسول خدا خیانت کردند.

گوا: آیا در تاریخ اسلام نمونه‌هایی از عدم مسئولیت‌پذیری داریم که برای اسلام گران تمام شده باشد؟

دکتر رجیبی دوانی:

بله؛ نمونه‌هایی دیگر هم ما داریم. مواردی که گفتم فردی بود اما حتی ما نمونه‌های جمعی هم داریم که عدم مسئولیت‌پذیری مسلمان‌ها باعث ضرباتی به اسلام می‌شود. به عنوان نمونه من عرض بکنم در عهد رسول خدا (ص) ما داریم که در جریان جنگ بدر وقتی مسلمان‌ها پیروز شدند و مشرکان مفتضحانه شکست خوردند و عقب نشستند، ابوسفیان که فرمانده نظامی قریش بود برای اعاده حیثیت از دست رفته‌اش قسمی جاهلی خورد که «تا من انتقام بدر را نگیرم یا همسرم همبستر نمی‌شوم.» منتهی دید تا بخواهد قریش را آماده کند و بروند زمان می‌برد و این خلاصه قسمی خورده و در آن مانده بود. برای اینکه به این قسم عمل کند گروهی را برداشت و مخفیانه آمد تا نزدیکی‌های مدینه و حمله کرد مسلمانان متوجه نشدند، حمله کرد و دو تا کشاورز مسلمان را کشت و کشتزارهای آن‌ها را آتش زد و پا به فرار گذاشت. پیغمبر (ص) متوجه شد فوراً فرمان داد گروهی بسیج شدند به تعقیب ابوسفیان رفتند، ابوسفیان انتظار نداشت که پیغمبر هم به این سرعت باخبر شده باشد و هم به این سرعت عکس‌العمل نشان بدهد لذا برای اینکه هم

خودش را سبکبار کند و هم مسلمان‌های فاقد مسئولیت‌پذیری را سرگرم بکند دستور داد که کیسه‌های سکه را که همراهشان بود بریزند زمین. مسلمان‌ها پیغمبر خدا را که این‌ها را آورده است برای تعقیب ابوسفیان را رها کردند و سرگرم جمع کردن این کیسه‌ها شدند. لذا باعث شدند ابوسفیان راحت فرار کند. آخر شما بسیج شدید، آمدید اینجا کیسه پول جمع کنید یا آمدید بروید تعقیب آن جنایت‌کاری که آمده و حمله به مدینه کرده و دو نفر را کشته است. **بله! بله! مسئولیت اصلی را بیا**

چه خالد ولید و چه ولید ابن عقبه اگر مسئولیت‌پذیر بودند باید وظیفه‌ی خود را به طور کامل انجام دهند؛ اگر هم خطری متوجه‌شان باشد شما باید دستور رسول خدا را اجرا کنید، تکلیفی که به شما محول شده حتی اگر در این عرصه آسیب هم ببینید کشته هم بشوید. این نشان می‌دهد که این افراد نسبت به مسئولیتشان کوتاهی کردند و با کوتاهی خودشان در حقیقت به رسول خدا خیانت کردند.

کردند به شوق جمع کردن این چیزی که از دشمن باقی مانده؛ لذا دشمن فرار کرد که اگر این‌ها مسئولیت‌پذیر بودند پیغمبر را اطاعت کرده بودند، ابوسفیان همان‌جا به دست پیغمبر و مسلمان‌ها یا کشته شده بود یا اسیر شده بود و دیگر قضایای احد و آن نقش‌های بسیار منفی که ابوسفیان داشت اتفاق نمی‌افتاد و مسیر تاریخ اسلام عوض می‌شد. ببینید چه نتیجه‌ای داشت!؟

از دیگر نمونه‌هایی که عدم مسئولیت‌پذیری به اسلام ضربه زد آن افرادی هستند که پیغمبر در جریان جنگ احد آن‌ها را مأمور حفاظت از تنگه عینین کرد. مسئولیت آن‌ها این بود که در تنگه مستقر باشند و تا پیامبر فرمان نداده آنجا را ترک نکنند. چه پیروز بشویم و چه شکست بخوریم. ولی وقتی آن پیروزی اولیه حاصل شد باز هم می‌بینیم به شوق غنیمت فرمان رسول خدا را رها می‌کنند و فقط پنج نفرشان باقی

می‌مانند. عبدالله بن جویبر که فرمانده آن‌ها بود و چهار نفر دیگر. هر چه عبدالله فریاد زد مگر دستور رسول خدا را نشنیدید؟ وظیفه‌ما این است که بمانیم اما بقیه محل نگذاشتند، آمدند پایین و لذا همین خالد بن ولید که فرمانده قوای احتیاط دشمن بود متوجه شد که اینجا حفاظت نمی‌شود و از آنجا حمله کرد و آن پنج نفر را کشت و موفق شد که از پشت سر به مسلمان‌ها حمله‌ور شود و آن پیروزی بزرگ با این عدم مسئولیت‌پذیری تبدیل شد به شکستی با هزینه سنگین ۷۰ شهید مسلمان به خصوص از دست رفتن حضرت حمزه رضی الله عنه.

ببینید این‌ها نمونه‌هایی است که ما می‌بینیم که وقتی مسئولیت‌پذیری چه فردی و چه جمعی اجرا نشود این تبعات منفی را برای اسلام پدید می‌آورد و البته مثلاً در همین جنگ احد وقتی ضربه این عدم مسئولیت‌پذیری را خوردند و فهمیدند که وقتی تکلیفی را پیغمبر مشخص می‌کند اگر به آن عمل نکنند چه پیامدی دارد لذا اندکی بعد از احد، چند روز بعد ابوسفیان رفته بود پایین با نیروهایش یک‌دفعه تصمیم به برگشت گرفت، برگردد کار را تمام کند، ما آمده بودیم اسلام را از بین ببریم. اینجا وقتی پیغمبر (ص) متوجه شد فرمان داد که همه کسانی که توی احد بودند حاضر بشوند برویم. اینجا حتی داریم که آن‌هایی که مجروح بودند با سر بسته و پای بسته آمدند و اعلام آمادگی کردند و با حضرت حرکت کردند؛ لذا ما از این موارد در دوره پیغمبر (ص) داریم و می‌بینیم که در جایی که واقعاً احساس مسئولیت شده چه برکاتی و چه نتایج مثبت و خوبی داشته و آنجایی که به این مهم عمل نشده چه سوابق سوء یعنی نتایج سوء و پیامدهای جبران‌ناپذیری برای اسلام داشته است.

گوا: آقای دکتر بر عکس نمونه‌هایی از مسئولیت‌پذیری خوب در تاریخ اسلام را بفرمایید که موجب سربلندی اسلام شده است.

دکتر رجیبی دوانی:

بله نمونه‌های این را ما در عملکرد امیرالمؤمنین رضی الله عنه داریم در زمان رسول خدا (ص) که پیغمبر بسیار از عملکرد عالی او و نهایت مسئولیت‌پذیری‌اش به وجد می‌آید سخنانی ایراد می‌کند که واقعاً بی‌نظیر است. خوب



امیرالمؤمنین (ع) در عهد رسول خدا (ص) چه به صورت حضور در غزوه‌ها و چه به صورت فرمانده سریه‌ها نقش بزرگی ایفا کرده و قابلیت و توانمندی‌های فوق‌العاده خود را در کنار ایمان و تقوای بی‌نظیرش و وفاداری و اطاعت محض نسبت به پیغمبر (ص) به منصه ظهور رسانده بود. همه هم می‌دانستند. شما می‌بینید در تمام غزوات پیغمبر (ص)، حضرت امیرالمؤمنین (ع) حضور دارد جز غزوه تبوک. اتفاقاً آنجا هم به جنگی کشیده نشد. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در غزوات، پرچم اصلی سپاه اسلام را در دست داشت که نماد اقتدار سپاه اسلام بود. در جنگ بدر امیرالمؤمنین (ع) توسط پیغمبر تعیین می‌شوند همراه با حمزه و عبیده بن حارث که بروند به جنگ آن سه تن از سرکردگان قریش که مبارز طلبیده بودند. خوب پیغمبر این مسئولیت را واگذار می‌کند و امیرالمؤمنین (ع) به خوبی این مسئولیت را انجام می‌دهد. حریف خود ولید بن عتبّه را کشت و بعد رفت به کمک پسرعمویش عبیده بن حارث که با پدر ولید یعنی عتبّه بن ابی ربیعّه داشت می‌جنگید و حریف هم نبودند و او را هم کشت و بعد در خلال جنگ وقتی جنگ سراسری در گرفت، حضرت علی (ع) سنگ تمام گذاشت و در این مسئولیتی که دارد ۳۶ نفر از ۷۰ نفر تلفات قریش را آن وجود مقدس یک تنه به آن‌ها وارد کرد، یا مثلاً در جنگ احد حضرت دید تمام تلاش دشمن تسلط بر پیغمبر هست حالا یا حضرت را بکشند یا به اسارت ببرند که اگر این کار صورت می‌گرفت قطعاً پیغمبر را هم می‌کشتند. امیرالمؤمنین (ع) یک تنه چنان می‌ایستد، البته داریم وقتی شکست حاصل شد خیلی‌ها فرار کردند. در یک مقطعی ۴-۳ نفر باقی ماندند، ابودوجانه انصاری هست و طلحه و زبیر و یک خانم امدادگری که نسبه نام داشت اما فشار دشمن و تلاش‌شان برای دست‌یابی به پیغمبر به قدری سنگین شد که این ۴ نفر هم دیگر گریختند و فقط و فقط امیرالمؤمنین (ع) مانده بود. آن وجود مقدس یک تنه به قدری از پیغمبر دفاع کرد که دشمن از دست‌یابی بر پیغمبر مأیوس شد.

به قدری آنجا شمشیر زد که شمشیرش شکست و پیغمبر آنجا ذوالفقار را به او داد و در تجلیل

از این مسئولیت‌پذیری و جان‌فشانی است که جبرئیل ندا کرد بین زمین و آسمان که «لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» جالب است که وقتی همین جنگ هم تمام شد علی سیر بلای پیغمبر (ص) بود که حضرت به نقلی ۷۰ و به نقلی ۹۰ زخم برداشته بود. حضرت از مجروحان سخت این نبرد بود ولی به قدری احساس مسئولیت کرد که در دفاع از رسول خدایی که در واقع به نوعی مورد خیانت واقع شده - همه در رفتند و پیغمبر خدا را رها کردند- یک تنه توانست اسلام و پیغمبر را حفظ کند؛ ما از این بالاتر مسئولیت‌پذیری نداریم.

یا عرض به حضورتان در یکی از سریه‌هایی به نام ذات الصلاصل، پیغمبر (ص) اول ابوبکر را فرستاد سراغ قبیله‌ای به نام قضاعه که ابوبکر نتوانست از پس این‌ها بر بیاید، برگشت. پیغمبر عمر را فرستاد با لشکری که عمر هم شکست خورده برگشت. عمر بن عاص را فرستاد، عمر بن عاص مسلمان شده بود او هم ناعه نظامی بود، سیاسی بود. عمر بن عاص هم رفت کم آورد و نتوانست. لذا پیغمبر (ص) امیرالمؤمنین (ع) را فرماندهی داد و همین فرماندهان قبلی را به عنوان سربازانش گذاشت، سربازان امیرالمؤمنین (ع). آن وقت امیرالمؤمنین (ع) چنان با حساب و کتاب و دقت این مأموریت و مسئولیت را انجام داد که پیغمبر (ص) توی مسجد مدینه بود داشت نماز صبح می‌خواند یک دفعه مردم دیدند پیغمبر در بین نماز سوره عادیات را خواند، نماز که تمام شد گفتند آقا این سوره را نشنیده بودیم، جدید بود. از کجا آمده؟ فرمود خدا در همین حین نماز به من این را وحی کرد و در تجلیل از علی (ع) و حماسه‌ای که او آفریده

نازل شد و بعد هم فرمود بیایید برویم بیرون به استقبال علی (ع) که دارد با پیروزی برمی‌گردد و اسیران را هم با خودش آورده. حالا منظورم این هست وقتی این دو وجود مقدس به هم برخوردند پیغمبر آن حضرت را در آغوش گرفت و بوسید و پیروزی‌اش را تبریک گفت بعد جمله‌ای در شأن حضرت علی (ع) می‌فرماید خیلی عجیب است. این نشان‌دهنده اوج مسئولیت‌پذیری و

پیغمبر (ص) توی مسجد مدینه بود داشت نماز صبح می‌خواند یک دفعه مردم دیدند پیغمبر در بین نماز سوره عادیات را خواند، نماز که تمام شد گفتند آقا این سوره را نشنیده بودیم، جدید بود. از کجا آمده؟ فرمود خدا در همین حین نماز به من این را وحی کرد و در تجلیل از علی (ع) و حماسه‌ای که او آفریده نازل شد و بعد هم فرمود بیایید برویم بیرون به استقبال علی (ع) که دارد با پیروزی برمی‌گردد و اسیران را هم با خودش آورده.

احساس مسئولیتی است که آن وجود مقدس برای اسلام و خشنودی خدا داشته، پیغمبر فرمود: ای علی! اگر خوف نداشتم که امت من بعد از من مانند امت عیسی به انحراف کشیده شود جمله‌ای در تجلیل تو و در شأن تو می‌گفتم که مؤمنان به عنوان تبرک خاک پای تو را به دیدگانشان بکشند. خوب ببینید این برای

چیست؟ این برای لیاقت فوق العاده آن حضرت است و مسئولیت پذیری بی نظیرش هست که پیغمبر می فرماید: اگر خوف نداشتم مسلمانان مثل مسیحی ها منحرف شوند و بگویند همان طور که آن ها گفتند عیسی خداست، پسر خداست، مسلمانان به این وضع بیفتند راجع به تو چیزی می گفتم که مؤمنان برای تبرک خاک پای تو را به چشماتشان بکشند. این نشان دهنده مسئولیت پذیری فوق العاده ایشان هست.

مثلاً راجع به عمار ما داریم موقعی که مسجد پیغمبر را می ساختند همه داشتند زحمت می کشیدند و عمار بیش از توانش داشت زحمت می کشید و کار می کرد، سنگ می آورد، خاک می آورد و به شدت هم عرق می ریخت. بعد داریم که عثمان توی سایه ای نشسته بود و این ها را نگاه می کرد که عمار ناراحت شد، دید پیغمبر خدا دارد کار می کند این آقا نشسته آنجا و دارد استراحت می کند. به او نهیبی زد که بیا و کار کن. عثمان هم به او جسارتی کرد، طعنه ای زد و تکه ای پراند. پیغمبر شنید حضرت فرمود: با عمار چکار دارند؟ او دارد آن ها را به سوی بهشت می خواند ولی آن ها به او این گونه می گویند در همان جا بود، فرمود: ای عمار تو را گروه سرکش طغیانگر می کشند؛ یعنی او دارد کاملاً به مسئولیتی که به او واگذار شده عمل می کند بیش از توانش هم دارد کار می کند، هم عرق می ریزد. از روی مسئولیت پذیری اش هم هست که نمی تواند ببیند یکی بی مسئولیت گوشه ای نشسته و دارد هوا می خورد و نمی آید در حالی که رسول خدا هم دارد زحمت می کشد او را یاری کند.

جعفرین ابیطالب هم نمونه خوبی از مسئولیت پذیری است. جعفر مسئولیت سنگینی را پیغمبر به او داده، شما ببینید مسلمانان مکه که در معرض شکنجه و دستگیری و شاید قتل بودند را پیغمبر می فرستد به حبشه و سرپرست این هیئت و مسئولیت آن را به جعفر می دهد. جعفر خودش از کسانی نیست که در فشار باشد. ببینید این نکته مهم است که ممکن است مثلاً یک عده ای بدانند یک فردی است که از ترس شکنجه ای که می کنندش باید برود به حبشه و خوب پیغمبر او را سرپرست

موقعی که مسجد پیغمبر را می ساختند همه داشتند زحمت می کشیدند و عمار بیش از توانش داشت زحمت می کشید و کار می کرد، سنگ می آورد، خاک می ریخت. بعد داریم که عثمان توی سایه ای نشسته بود و این ها را نگاه می کرد که عمار ناراحت شد، دید پیغمبر خدا دارد کار می کند

قرار می دهد. این خیلی مسئله ای نیست. ولی جعفر، کسی جرأت نداشت به خاطر آن پدر باشخصیت بزرگی که دارد متعرض ایشان یا امیرالمؤمنین علیه السلام بشود. جعفر مشکل نداشت ولی می پذیرفت این مسئولیت سنگین را، چرا؟ چون این ها سال ها می خواهند از پیغمبر دور باشند کسی باید مسئولیت این ها را به عهده بگیرد که به پیامبر تا حدی شبیه باشد و از اسلام تا آن مقداری که نازل شده به خوبی سر در بیاورد؛ لذا این مسئولیت سنگین به جعفرین ابیطالب واگذار می شود و جعفر رفت و خوب هم از عهده مسئولیت برآمد. به گونه ای که توانست توطئه عمر بن عاص را برای برگرداندن مسلمان مهاجر نقش برآب کند و حمایت کامل نجاشی را برای مسلمان مهاجر به ارمغان بیاورد، توانست در این سال ها چون ببیند این ها اگر نقل ها درست باشد، حول و حوش سال پنجم هجرت یا برخی گفتند هفتم عذر می خواهم پنجم یا هفتم بعثت، توی مکه

هستند دیگر، پنجم یا هفتم بعثت این ها هجرت کردند به حبشه در طول زمان شماری از این ها آمدند، آخرین گروه شان سال هفتم هجرت، که خود جعفر هم با این هاست، برمی گردند. موقعی هم آمد که می دانست پیغمبر چند سال هست هجرت کرده و رفته به مدینه. آمد به مدینه و سراغ پیغمبر را گرفت. گفتند حضرت رفته به خیبر برای غزوه خیبر. ببینید آدم مسئولیت پذیر این است. خوب او وظیفه ای ندارد برود خیبر، مسئولیت و وظیفه او در حبشه بود به اتمام رسید و برگشته به اینجا ولی به سرعت خود را به خیبر می رساند. موقعی هم رسید که تازه امیرالمؤمنین علیه السلام قلعه اصلی را فتح کرده بود و دشمن شکست خورده بود و تسلیم اسلام شده بود. به پیغمبر خبر دادند که جعفر آمده. خوب پیغمبر هم می دانست این نهایت مسئولیت پذیری اوست که از آن مأموریت هنوز برنگشته، ما هم که نگفتم پاشو بیا به خیبر، بلند شده و خودش را به اینجا رسانده. خوب فرسنگ ها خیبر با مدینه فاصله داشت لذا این شأن را پیدا می کند که مورد تجلیل پیغمبر قرار بگیرد که حضرت او را در آغوش گرفت و فرمود: نمی دانم از کدام حادثه بیشتر خوشحال باشم از فتح خیبر به دست علی یا بازگشت جعفر از حبشه. خوب این نشان دهنده رضایت کامل است. وقتی رضایت کامل پیغمبر هست یعنی طرف توی این مسئولیتی که بر عهده داشته به خوبی عمل کرده و پیغمبر این طوری ابراز خشنودی می کند.

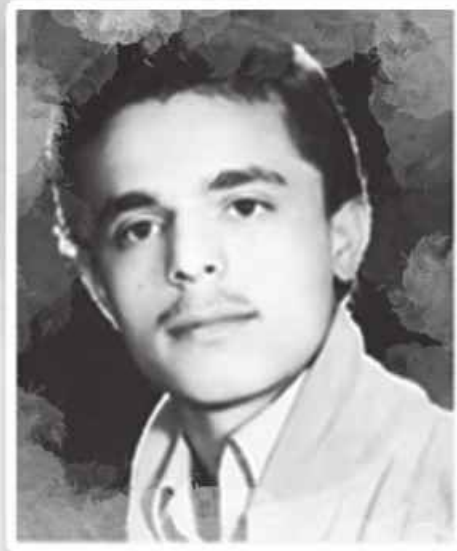
گرا: آقای دکتر از وقتی که گذاشتید سپاسگزاری می کنیم و برایتان آرزوی سلامتی داریم. امیدواریم همان طور که شما گفتید مسئولان این نظام بر اساس سه گانه معیار حداقل تقوی، تخصص و وفاداری به انقلاب، خون شهدا و ولایت، انتخاب و منصوب شوند و در کارشان موفق باشند. ان شاء الله...

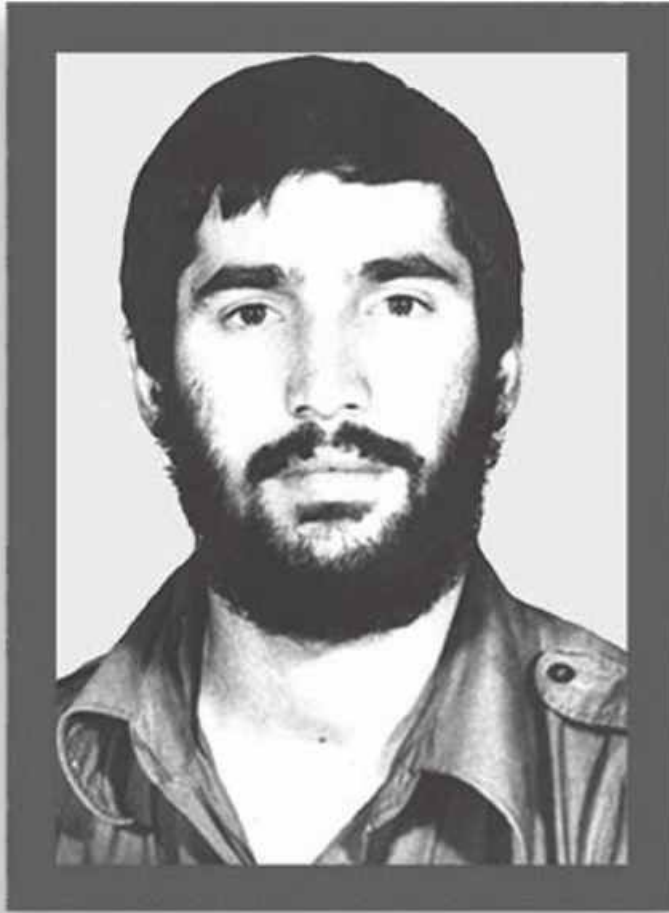
غیرت در زندگی

شهید حسین پورزینلی

مادر شهید:

روزی شهید در حالی که مسیر تهران تا رفسنجان (۹۰۰ کیلومتر) را پشت پیکان بار ایستاده بود به دیدن من آمد. اذان صبح به خانه رسید؛ چیزی نخورده بود، آثار خستگی در صورتش بود اما هر چه به او گفتم داخل بیا و استراحت کن نمی آمد. می گفت: «مادر چندتابی ملحفه و پتو برای من بیاور.» گفتم: برای چه می خواهی؟! گفت: «از ترمینال که می آمدم گروهی از مسافران بودند که زن و دختران را در منظر مردم به خواب رفته بودند. چند پتو و ملحفه برای من بیاور برای آن ها بپوشانند.» ...





زندگی به سبک شهید

خدیدجه نوری همسر شهید حمید قلنبر

حمید تا کید بسیاری بر جامعه توحیدی داشت؛ جامعه ای که جیب من و جیب تونداشته باشد و مردمانش با هم برابر باشند و برادر. او همیشه می گفت: باید با برادران دیگری که می خواهند ازدواج کنند، در خانه ای مشترک زندگی کنیم. به همین خاطر حمید و دوستانش خانه ای سه طبقه را اجاره کردند. ابتدا ما به آن منزل رفتیم و در طبقه سوم که ساده تر بود مستقر شدیم. طبقه سوم دو اتاق داشت. در یکی از اتاق ها ما می نشستیم و در اتاق دیگری یکی از دوستان صمیمی حمید و همسرش.

به تدریج دوستان دیگر حمید هم ازدواج کردند و در اتاق های طبقات پایین مستقر شدند. غذای حمید بسیار ساده بود و از همان اول ازدواجمان گفت: نباید هر روز که به خانه می آیم بوی غذای پخته بیاید. تو نباید همه وقت خودت را صرف غذا پختن و کارهای خانه بکنی. غذای ما باید همان غذایی باشد که محرومین جامعه می خورند.

من و حمید شش ماه در تهران بودیم؛ در این

مدت سه یا چهار بار آبگوشت خوردیم و چندباری هم به قول حمید شفته پلو. بقیه اش ماست بود یا پنیر و هندوانه و خربزه. توی خانه یخچال یا خوراکی پزی نداشتیم. حمید یک یخچال چوب پنبه ای خریده بود و گاهی وقت ها یخ می خریدیم و توی آن می ریختیم. بله! ما در تهران، نزدیک کاخ ها این گونه می زیستیم.

وقتی فرمانده سپاه زابل بود سخت مریض شد. هوا گرم بود و سفرهای متعدد او را از پا انداخت. در آن چند روز دو سه بار مرغ خریدم، پختم و به خوردش دادم تا تقویت شود. بالاخره صدایش بلند شد و گفت: مگر همه کپرنشین های سیستان یا بلوچستان مرغ می خورند که ما می خوریم؟ نمی خواهد درست کنی.

یک شب حال عجیبی داشت. ما دوتا پتو بیشتر نداشتیم. او با آب سرد حمام کرده بود و زیر پتو مثل بید می لرزید. نگاهم کرد. نمی دانم شاید از توی چشمانم چیزی خواند که گفت: الان خیلی ها توی شهر هستند که همین دوتا پتو را هم ندارند تا رویشان بکشند.

حمید آن شب با یک عبا خوابید!

گاهی وقت ها برای کسانی که جوان تر هستند از آن روزها می گویم. بیشترشان فکر می کنند دارم برایشان از افسانه ها تعریف می کنم و آنچه می گویم بافته های ذهن من است. من و حمید طوری زندگی کردیم که خدایمان می خواست، همه اش یاد علی بودیم و زهرا! می خواستیم آن گونه باشیم که آنان می خواهند.

شهید زنده است

طاهره زنگی آبادی:

بعد از مراسم هفت حاجی به شدت مریض شدم. در حیاط زیر نور آفتاب، روی یک تکه مقوایی نشسته بودم که خوابم برد، در خواب دیدم که حاج یونس آمد و پرسید: چه طوری؟ گفتم: مریضم، به جان خودت به سختی مریضم.

حاج یونس در یک کمپوت را باز کرد و گفت: بلند شو آب این کمپوت را بخور، حالت خوب می شود.

من به سختی بلند شدم و آب کمپوت را سر کشیدم.

شاید دو دقیقه نشد که از خواب بپریدم. احساس کردم خوب خوب شده ام. مادر حاج یونس گفت: خاله چه طوری؟ توی خواب داشتی حرف می زدی!

بنا کردم به گریه کردن و ماجرای حاجی را گفتم، بعد بلند شدم و بدون کوچک ترین

کسالتی کارهایم را انجام دادم.

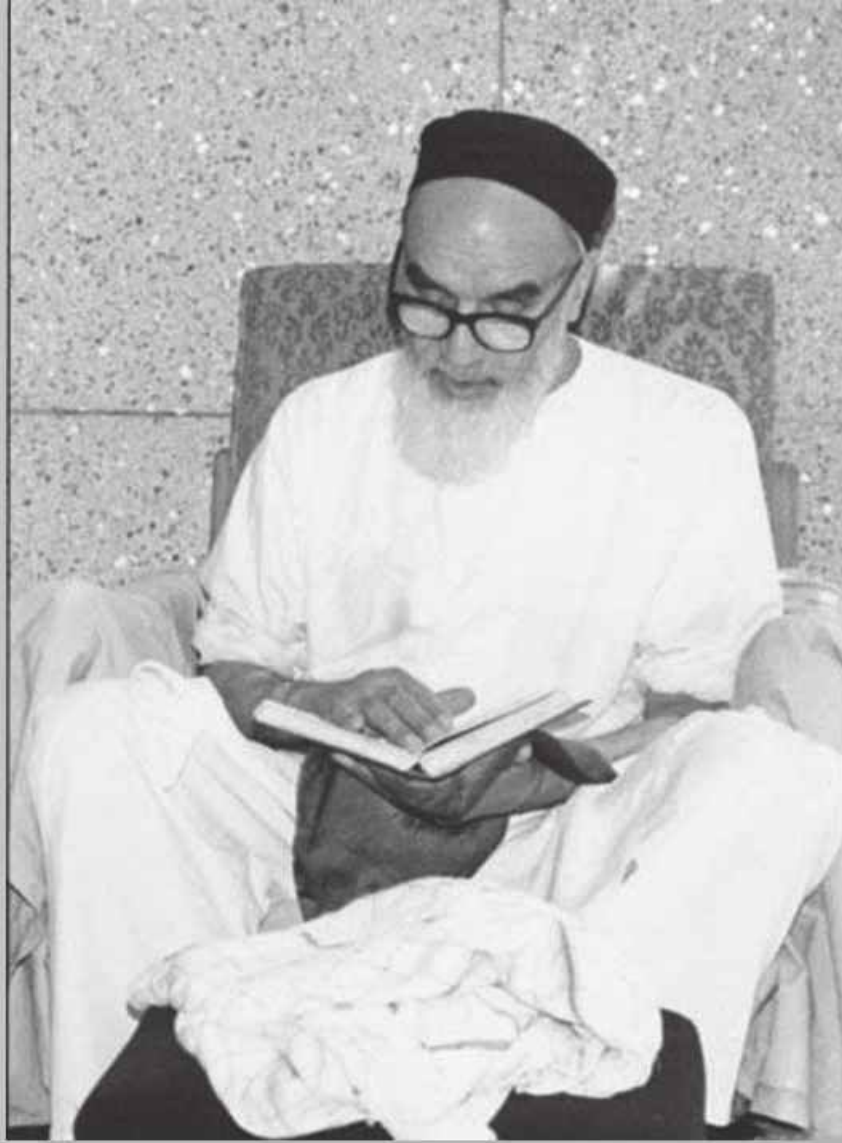
یک بار هم از اینکه مصطفی تخته کلاس را به خوبی نمی دید ناراحت بودم و غصه می خوردم. شبی، همان اتاق قدیمی را که حاج یونس و خاله ام در آن زندگی می کردند دیدم. اتاق تاریکی بود. یک دفعه انگار در اتاق چراغی روشن شد. پیش خودم گفتم: خدا کند حاج یونس باشد.

همان لحظه حاج یونس از پشت پرده بیرون آمد و گفت: چی گفتی؟

حاج یونس گفت: من همین جا هستم، من همیشه پیش شما هستم.

تا به حال نشده که ما کوچک ترین مشکلی داشته باشیم و حاجی را در خواب نبینیم. حاجی می آید و مشکل ما را حل می کند.





امام خمینی «ره» و شعر معاصر

دکتر عبدالله حسن زاده میرعلی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

علی داوودی

کارشناسی ارشد ادبیات مقاومت دانشگاه سمنان

مقدمه

شعر و ادب که آئینه تمام‌نمای یک ملت است، علاوه بر ترسیم آرمان، مسیر دست‌یابی به آن را نیز مشخص می‌کند. شعر نه تنها بازگوکننده آنچه هست می‌باشد، بلکه آفریننده جهانی است که در پی شدن است. فریاد «فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم» مبین همین نکته است. با بررسی آثار ارزشمند یک فرهنگ، می‌توان بر طرح و ترسیم دستگاه نظری و ارزشگذاری آن مکتب در باب انسان پرداخت و نشان داد که رویکرد مکتب مذکور به انسان بر چه نظامی استوار است. تقدیس و تکریم انسانهای

برگزیده و برتر و در نوع ایده آل، ستایش انسان ابرمرد از حس کمال‌خواهی و کمال‌جویی انسان ناشی می‌شود.

انقلاب اسلامی و در رأس آن امام خمینی «ره»، با ویژگیها و خصوصیات منحصر به فرد خویش، بی‌شک یکی از شگفتیهای عصر حاضر است. امام خمینی «ره» در جایگاهی قرار گرفت که زمینه مناسبی برای تکاپوی شاعرانه آرمانگرایی اجتماعی پدید آورد تا بانگ بردارد که طرح دیگری دارد و فلک را سقف می‌شکافد. ایشان چه در دوران زندگی سرشار از جهاد و مبارزه و

استقامت و چه بعد از رحلت ملکوتی خویش به نحوی در ادبیات معاصر ایران به طور خاص و در ادبیات دنیای اسلام به طور عام و در ادبیات معاصر جهان به طور پراکنده موضوع سخن بوده‌اند. دلیل بر این مدعا، حجم اتوبه سروده شاعران انقلاب و غیر انقلاب در وصف و مدح و رثای امام «ره» است که حاکی از تأثیرپذیریهای شاعران از اندیشه‌های متعالی و آرمانهای والای او می‌باشد.

«او سلام علیه یوم ولد و یوم میوت و یوم بیعت حیا» (سوره مریم، آیه ۱۵)

پیشینه

شعر نو، گذشته از اینکه منسوب به کدام جریان باشد؛ به جهت پیدایی، شکل‌گیری، حمایت و ترویج و مخاطب، پایگاه و جایگاهی محدود و مختص به خود داشته است. تحولات عظیم در تاریخ معاصر ایران که زندگی از نوع دهقانی و سنتی را به شهرنشینی مدرن تحویل داد، هر چند به نظر، فرهنگی می‌آید اما ناشی از یک حادثه سیاسی می‌باشد.

مشروطه و به تبع آن، روی کار آمدن دودمان پهلوی و در ادامه، انقلاب اسلامی و سطح ارتباطات بین‌المللی و همچنین نوع روابط دنیای جدید، تأثیرات گوناگونی در نگرش جامعه ایرانی گذاشت.

همان‌طور که ادبیات مشروطه داریم، جریانهای نوین ادبی نیز منسوب به دوره پهلویست. ادبیات انقلاب اسلامی نیز داریم که در این عهد رشد و گسترش یافته است. علی‌رغم تمام تفاوتها در سه دوره مذکور، نکته اشتراکی در هر سه رویکرد وجود دارد؛ اینکه شعر معاصر به شدت سیاسی است. البته این زاییده وابستگی طبیعی ادبیات، به اجتماع است که عمده تغییرات و تحولات آن به ظاهر حاصل تغییرات در حوزه سیاست می‌باشد.

شعر انقلاب، جریانی به موازات دیگر جریانها بود که نقطه شروعش را می‌توان آغاز نهضت امام خمینی دانست. شعر انقلاب با گزاره‌هایی چون مبارزه و مقاومت و تعهد پیوند دارد. از این میان، آثار با موضوعیت امام که حجم نسبتاً وسیعی هم دارد؛ می‌تواند فصلی جدا در نظام ادبیات انقلاب اسلامی ایران به خود اختصاص دهد. در این مقال، از میان مفاهیم بسیار و موضوعات فراوان آن، تنها به اشعاری با موضوع امام (ره) می‌پردازیم به گونه شعری که مستقیماً تحت تأثیر امام سروده شده است.

تأثیر امام در شعر انقلاب از دو وجه قابل بررسی است:

۱- حضور تفکر وی به عنوان رهبر و مقتدای نهضت انقلابی اسلامی و تجلی آن اندیشه در شعر انقلاب.

۲- پرداختن شاعران در طیفها و دوره‌های گوناگون به امام و موضوع بودن ایشان.

مورد اول یعنی فرهنگ و اندیشه امام در برابری ادبی، نیازمند مطالعه‌ای تطبیقی و دراز دامن است که مجال دیگری می‌طلبد اما این تحقیق تنها به بررسی روند تاریخ ادبیات امام «ره» می‌پردازد.

تحول ادبی در پرتو مکتب امام «ره»

اگر ادبیات انقلاب را ادبیات محتوی، ذیل اندیشه انقلاب بدانیم، بی‌تردید می‌توان آن را به حضور امام نسبت داد و تحول ادبی انقلاب را منسوب به امام دانست. کلام، پیام و شخصیت ادبی امام «ره» به همان اندازه در خود گاهی جامعه مؤثر بوده است که شخصیت جامع‌الاطراف و رهبری قاطع ایشان! در این راستا، شعر نیز همانند دیگر مقوله‌های اجتماعی و فرهنگی، در ابعاد مختلف دچار تحول شد. که شاخص‌ترین آن ابعاد عبارتند از:

۱. تحول در قالب و شکل شعر: غزل، مثنوی و رباعی و ...

۲. تحول در صور خیال: تصاویر هنری و صور خیال تشبیه، استعاره، تضاد، حس آمیزی، و اسطوره، درخشش چشمگیری در شعر انقلاب دارد...

۳. تحول در محتوا: شاید بتوان گفت: فصل ممیز و ویژه ادبیات انقلاب، تحول محتوایی است. از تکریم و تمجید تا تبلیغ و تهییج و ... تفاوت نگاه در بازیابی شیوه‌های مرسوم ادبیات از قبیل مدح و نعت و رجز و ... به محتوا و تفکر برمی‌گردد.

با نگاهی هر چند بسیار گذرا و اجمالی به شعر موسوم به انقلاب، درمی‌یابیم که خط سیر شعر انقلاب، ارزش آفرینی، مدح و تقدیس ارزشهاست. سخن از زندگی و سربلندی و حماسه! و در این میان، نقش امام به عنوان نقطه عطف نهضت اسلامی بسیار برجسته است.

در شعر انقلاب، مضمون، که یک حقیقت ثابت است، هر گونه تقسیم‌بندی را دشوار می‌کند. برای تحلیل و بررسی آثار مربوط به امام (ره) و یا به عبارت نیکوتر، «ادبیات امام» بهترین روش، بخش‌بندی ادوار تاریخی است. بر این اساس می‌توان چند دوره را استخراج کرد:

الف. قبل از انقلاب: که شامل آغاز نهضت ۱۵ خرداد تا بهمن ۵۷ می‌شود

ب. ایام انقلاب: که بازگشت امام و پیروزی

انقلاب است؛ دهه فجر ج. بعد از انقلاب: تشکیل حکومت اسلامی و دوران دفاع مقدس د. ارتحال حضرت امام و سوگ و عزای ایام بعد از امام تاکنون

الف: قبل از انقلاب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷

این فصل، شامل اشعار آغاز نهضت امام کبیر انقلاب است. اعتبار این بخش، که نخستین جلوه‌های حضور امام در شعر است، جدا از ارزش‌گذاری ادبی، در این است که ابتدایی‌ترین واکنشها و نگاه شاعران را در بردارد و به نوعی اولین جملات زبان ادبیات انقلاب به حساب می‌آید.

این شعرها، تحت تأثیر فرمایشات و سخنرانیهای امام است و عموماً جدا از شور و حرارت انقلابی، تنها اشاره‌ای بسا نمادین و دور و پنهان به حرکت سیاسی امام و مخالفت با رژیم دارد. در این ایام، هنوز چهره سیاسی امام شناخته شده نیست و طبیعتاً رنگ و بوی شعرهای سروده شده نیز چندان سیاسی نمی‌تواند بود. با اینکه شعرها نوعی تکریم و تقدیس از عظمت وجودی ایشان است اما خالی از اشاره‌های سیاسی و اجتماعی نیست.

«درود باد بر این انقلاب پاک درود که زیر سایه آن جان ملتی آسود

علی‌الخصوص خمینی بزرگ آیت حق که عاشقانه در این صحنه قد علم فرمود محمدحسین بهجتی اردکانی (قیض ۱۳۸۱: ص ۳۷) این گونه لحن ملایم، با بالا گرفتن آتش مبارزه و در گرما گرم قیام و شور ملت، آنگاه که شیفتگان سینه سپر کرده، کفن پوش می‌خروشدند یا مرگ یا خمینی! حماسی تر وارد معرکه می‌شود: خون شفق دوباره سرازیر بی‌کران کشید گردون لوی خون، به فراز زمان کشید

ای پیشوای شیعه که تاریخ ماژ تو از افتخار یا به سر کهکشانش کشید قم را شکوه نهضت تو در همه جهان اندر شمار مکتب آزادگان کشید صد آفرین به روح خمینی و نهضتش

کابین گونه خلق را به جهادی گران کشید
 علامه محمد رضا حکیمی (همان: ص ۴۶)
 در دوره مبارزه علنی و اولین نوبت دستگیری و زندانی شدن امام تا آزادی ایشان، شعر به فراخور، به ثبت و شرح وقایع می پردازد.

ای خداوندا به حق چهارده معصوم پاک
 حوزه علمیه قم را تو بنما پایدار
 هم به آقای خمینی ده تو نصرت از کرم تا کمر
 بنده برای یاری دین استوار

محمد مایل سلطان محمدی آرانی (همان: ص ۸۹)
 در این شعرها هم شعف و شادی و آزادی است و هم نشانه ای از مبارزه:

ملت اسلام را فری به بار آمد خوش آمد
 تا خمینی مظهر قدس و وقار آمد خوش آمد
 حبیب الله مرزوقی (همان: ص ۹۳)

اما با تبعید امام، جو اختناق حاکم می شود.
 روزگاری که امام در بند غربت است، مهم ترین رسالت شعر، زنده نگاه داشتن امید و روحیه مبارزه است:

ای ز وطن دور ای مجاهد دریند ای دل اهل
 وطن به مهر تو پیوند
 نای تو خاموش همچو خشم تو در مشت
 جان تو در جوش همچو شیر که در بند

چشم تو روشن که در سراسر ایران
 فکر تو این تخم انقلاب برآند
 نعمت الله میرزا زاده (حکیمی، ۱۳۵۷: ص ۴۵۶)
 شریعت گرم ماندن آتش زیر خاکستر می شود و رفته رفته روی به انفجار می گذارد:

اسام به حق ای خمینی که ایران
 تورا چند سالیست دوری کشیده

نبینم که این شب بسی دیر یابد
 بینم که آن صبح خونین دمیده
 نعمت الله میرزا زاده (فیض، ۱۳۸۱: ص ۶۶)
 با ورود جدی شعرا به عرصه مبارزه، آمیزه ای از انواع نظرات و بیانات، تجلی پیدا می کند. سرودن شعر برای امام، محدود به چهره های ادبی نمی شود، خصوصاً در دوره مبارزه، آثار بسیاری سروده شده که امروزه شاید چندان در زمره شعر محسوب نشده:

فریاد روزگار ماست
 روح خدا

در روزگار قحطی هر فریاد
 در روزگار قحطی هر جنبش

هر کوشش
 فریاد روزگار ماست

دکتر علی شریعتی (روزنامه اطلاعات، ۵ بهمن ماه ۱۳۵۷)

هر چند در تاریخ ادب انقلاب، همواره کفّه انواع سنتی، سنگین تر بوده، ولی پیش از پیروزی و در دوران مبارزه، به تدریج چهره های آشنا و معتبر شعر نیز به نهضت می پیوندند. شعر که وارد مرحله تازه ای شده است، دیگر به مدح و توصیف قناعت نمی کند بلکه اعتراض رسمی دارد و سند حمایت خود را چنین می نویسد.

باز آ
 باز آ

ای حق آشکار و تبعیدی
 ای رهبر رموز رهایی
 باز آ

که چون تو باز بیایی
 باطل خواهد رفت
 طاهره صفارزاده
 (دوانی، ۱۳۶۰: ۴۷۶)

اعتراضات، از حله سرودن فراتر می رود. تصوّر و توقّع یک جامعه آرمانی و جهانی، در مردم شکل گرفته است. برخی حتی به صورت علنی، شعرها را به تبعیدگاه امام می فرستند:
 سوی پاریس شو ای پیک سبک بال سحر
 نامه مردم ایران سوی آن رهبر بر

باز گردی به سلامت سوی ایران پیروز
 چون سوی مکه پس از هجرت خود پیغمبر
 و زیباتر اینکه شاعر آماده اقامه حکومت و برپایی نظام حکومتی است تا:

داد مظلوم زبیدادگران بستانی
 پیش فرمان تو خود زنجبران بسته کمر
 نعمت الله میرزا زاده (روزنامه اطلاعات، ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷)

اما در این میان، فراوانند انسانهایی که درجه محبت و ارادت و شوق و شیدایی شان بر بیضاعت شعری و ذوق ادبی شان غلبه دارد و نگاه بدون هیچ آرایه ادبی و بهره مندی از امکانات، شعری سروده اند. در این مقال از ایشان می گذریم.
 به هر روی، روزگار هجران به سر می رود و آن یار

رفته باز می آید:

ای ناچی بزرگ جهان، نایب امام خورشید
 تابناک افقهای خون سلام

خون شهید نام تورا نعره می زند
 بر سنگفرش کوچه آشوب و ازدحام
 می آیی از مدار سحر با پیام فتح
 ای فاتح همیشه تاریخ ای امام
 (مردانی، ۱۳۶۰: ص ۳۲)

ب: ایام انقلاب و دهه فجر
 تجربه تاریخ نشان داده است، که تراکم وقایع، در برش محدودی از زمان، حساسیت لحظات را به میزان قابل توجهی افزایش می دهد. آنگاه که همه به تکاپو و تقلا می افتند و هر کس به هر وسیله ای در اینجا به زبان توکل می جوید تا کاری از پیش ببرد. لذا با تنوع سلیق، شعرهای گوناگونی آفریده می شود و مضمون گسترش، پیدا می کند.

در دوره فشرده روزهای انقلاب و ایام موسوم به دهه فجر، مبارزه سرعت بیشتری پیدا کرده و نبرد سینه به سینه با دشمن پیش می رود. در چنین موقعیت پراکنده، طبیعی است که شعر، کمتر از ظرایف شعری و آرایه های ادبی بهره ور شود و مشابهت فراوان مضامین و تصاویر مشترک، نوعی محدودیت و تکرار آثار را به وجود آورد به نحوی که غالب شعرها گویی تراوشات زبان و قلم یک نفر است. این تکرار و نزدیکی زبان و تصاویر، در مرحله بعدی، حتی از این هم فراتر رفته و آنجا کلمات نیز یکی می شوند. به عنوان مثال تنها برای کلمه «آمدن» و مشتقات آن مثل می آیی، آمده است، آمد و می آید و ... می توان فصلی در میان شعرهای ایام دهه فجر در نظر گرفت:

بشارتی ز بهاران دمیده، بر خیزیم
 نوید نصرت یاران رسیده، بر خیزیم
 محمد پیلور (رسول صبح، ۱۳۷۳: ص ۶۷)
 به کاغذی، تمرکز و تأکید بر لفظ «آمدن» و «رسیدن»، حکایت از یک چشم انتظاری و بی قراری دارد. آمدن، به پایان آمدن است و تمام شدن! پس سراغ از دوره ای را نوید می دهد.
 مژده ای منتظران ماه ظفر باز آمد
 ماه بهمن به دو صد شوکت و فر باز آمد
 محمود آقاجانی (همان: ص ۱۱)

مژده ای دل، که دگر بار به تن جان آمد

(امین پور، ۱۳۶۸: ص ۳۰)

شعر انقلاب، همچون خود انقلاب، یک حرکت است. شعر از جریانهای انقلاب و مسیر و هدف آن می‌گوید. انقلاب آرمانی است که تا تحقق خواسته‌هایش فاصله بسیار دارد و تا رسیدن به آن همچنان در حرکت و پیویش!

اما همین چند روزه به دست آمده، فرصتی طلایی است تا شاعر آن را فریاد کند. فرصتی که انسان گمشده، تجلی کرده تا ما شاهد بروز عمومی کمالات انسانی باشیم. آن عصر طلایی که بشر همواره در تکاپوی یافتن آن است.

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت شب مانده بود و جرئت فردا شدن نداشت در آن کویر سوخته، آن خاک بی بهار حتی علف اجازه زیبا شدن نداشت گم بود در عمق زمین شانه بهار بی تویی زمینه پیداشدن نداشت (هراتی، ۱۳۶۵: ص ۵)

شاعر با دریافتی عمیق، جهان ماقبل و مابعد را نشان می‌دهد که حضور امام همه چیزهای موجود کرخ را به تکاپو و تقلا برای رسیدن به ذات خود واداشته است. شاعر می‌ستاید و به آن افتخار می‌کند و برای این ستودن، کدام انسان، شایسته‌تر و عظیم‌تر از امام؟! که خصوصیاتش، ملاک انسان راستین است.

نامت چراغ روشن بیداریست مثل بهار در همه جا جاریست هر چند در حمایت چشمانت یک باغ لاله گرم هواداریست در انتهای چشم تومی بینم دستی هنوز منتظر بیداریست (کاکایی، ۱۳۶۹: ص ۱۷)

شخصیت چند وجهی امام، توانسته مجمع نظرهای گوناگون و متفاوت باشد و هر کس به تمنايي راه آن مراد بچوید:

به پاس یک دل ابری، دو چشم بارانی پراست خلوتم از یک حضور نورانی نشسته است به جانم، همیشه، تا هستم غمش اصیل ترازیک نیاز روحانی (راکعی، ۱۳۷۲: ص ۳۸)

نوعی شیفتگی عاشقانه است که از تعریف عاجز می‌آید:

خرقه پوشان به وجود تو مباهات کنند

ذکر خیر تو در آن سوی سماوات کنند
پارسایان سفر کرده در آفاق شهود
در نسیم صلوات تو مناجات کنند
بعد از این شرط نخستین سلوک این باشد
که خط سیر نگاه تو مراعات کنند
(زکریا اخلاقی، ۱۳۷۲: ص ۱۵)

اما شاعر حتی در عرفانی‌ترین و شاعرانه‌ترین لحظات روح، حماسه را فرو نمی‌گذارد و ذیل سایه آن قدرت با ملایمت و سادگی و سیالیت زبان، که حاصل رابطه قلبی با امام است، به نجوای می‌پردازد:

نباید از شب و تشویش با توصیحت کرد
ز عقل فاصله اندیش با توصیحت کرد
شکوه روح تو را دشمن نمی‌دانست
اگر ز وحشت و تشویش با توصیحت کرد
حضور روشنت آینه شکیباییست
همیشه می‌شود از خویش با توصیحت کرد
(محمودی، ۱۳۶۹: ص ۵۳)

باری، شاعر انقلاب به درک عظمت عصر طلایی نائل آمده و آن را قدر دانسته و سعی در حفظ و حراست از اندیشه انقلاب و سرمایه‌های آن داشته است. در این میان، امام مظهر همه آن اندیشه‌ها و تفکراتی بود که شعر را به جامعه به انقلاب و دفاع مقدس پیوند می‌داد. این همدار شاعر نیز شاید از همان رو باشد که واگذاشتن انقلاب و امام «ره»، واگذاری خود و ذات انسانیت:

مبادا خویش را واگذاریم
امام خویش را تنها گذاریم
ز خون هر شهیدی لاله‌ای رست
مبادا روی لاله پا گذاریم
(امین پور، ۱۳۶۸: ص ۶۲)

اما...

ناپاورانه، این خبر، سرخوشی و خماری را از سر مستان پراند. زبان از گفتن باز مانده بود و نگاه... آه!

د: ارتحال حضرت امام و سوگ و عزای

رحلت امام خمینی «ره»، حادثه و ضایعه‌ای بزرگ در جهان معاصر بود. این واقعه، در شعر فارسی چنان بازتاب وسیعی داشت که با کمتر موضوعی قابل قیاس می‌باشد. رحلت امام، همچون حیات و مبارزه ایشان، بویژه در قلمرو شعر فارسی تأثیر فراوان به جا گذاشت.

علاوه بر شاعران شعر انقلاب، بعضی شاعران

خارج از این جریان و شاعران فارسی زبان خارج از ایران و غیر فارسی زبان خارج از ایران و یا حتی غیر شاعران نیز در این مجموعه دخیل بوده‌اند. گستره حوزه شاعران و تعداد شعرهای سروده شده، مشخصه بارز این سروده‌هاست. در این شعرها، گونه‌های مختلفی از مرثیه سرایی وجود دارد. چون اغلب این شاعران، به امام، دلبستگی عاطفی داشته‌اند، مرثیه‌های اجتماعی - عاطفی در آنها می‌توان یافت. در شعرها، وهله اول به حیرت و اعجاب می‌گذرد:

ای دل این آشفته حالی را که تقدیم تو کرد؟
وحشت آن جای خالی را که تقدیم تو کرد؟
خواب دیدی تیغ وحشت را، خیال انگاشتی
زخم آن تیغ خیالی را که تقدیم تو کرد؟...
ساعد باقری (سوگنامه امام، ۱۳۶۹: ص ۲۹)

و ناپاورانه دریغ می‌خورد:
دریغ که خورشید این خانه رفت
دلی داشتیم، شانه بر شانه رفت
دریغ از آن شور شیرین، دریغ
از اینجا، از این داغ سنگین دریغ
محمدرضا عبدالملکیان (همان، ۱۳۶۶)

هر چند غالب شعرها پشتوانه احساسی مشترکی دارند ولی باز از تأثیرات زبان و شیوه فردی چاره‌ای نیست:
مفت حیرت سبقان، سلی الفت کاری است
زخ مانوس‌ترین آینه‌ها زنگاری است
حسن، خون می‌مزد و عشق، نمک می‌ریزد
شش جهت زخم بر این هفت فلک می‌ریزد
علی معلم دامغانی (همان، ص ۲۱۵)

گذشته از برخی استثناها سوز هجران حاکمیت دارد:

به روی طاقچه ما تمام آینه‌ها
نشسته‌اند به سوگ امام آینه‌ها
سهیل محمودی (همان، ص ۴۸)

و گریستن چیزی در حد شعر نیست. شعر عموماً به تصویر صحنه‌های عزاداری بسنده کرده است: ما بیم و بی حضور تو شبها گریستن
شبها ز سوز داغ تو تنها گریستن
سیاوش دیبیمی (همان، ص ۲۱۵)

گاهی شاعر مرحله‌ای فراتر می‌رود: چه شد که عالم اندیشه سوگوار افتاد
براق عرصه اشراق بی سوار افتاد
نصرالله مردانی (همان، ص ۲۱۲)

تلفیقی از اندوه و حماسه است. حتی سوگ را با تعابیر سنگین حماسی و شاعرانه بیان می‌کند. اما پیام اصلی شعرها در یک کلمه سوگ رحلت جانگداز امام است. هر چند با چاشنی یک سؤال و حیرت‌زدگی همراه شده باشد که: چه شد!!؟

خدایا! تمام مرا می‌برند
کجا می‌برندم، کجا می‌برند؟

کاووس حسن لی (همان: ص ۵)

در معدود آثاری نیز پای تفکر به عرصه شعر باز شده است. شاعر دلیل گره را تنها دلتنگی نمی‌داند و برای قطره قطره اشک دلیل دارد و گریه‌اش از سرآگاهی است!

زنده‌تر از تو کسی نیست چرا گریه کنیم
مرگمان باد و مباد آنکه تورا گریه کنیم
رفتنت آینه آمدنت بود ببخش
شب میلاد تو تلخ است که ما گریه کنیم
ما به جسم شهدا گریه نکردیم مگر
می‌توانیم به جان شهدا گریه کنیم
گوش جان باز به فتوی تو داریم بگو
با چنین حال بعیریم و یا گریه کنیم
آسمان همه ابریم گره خورده به هم
سربه دامان کدام عقده‌گشا گریه کنیم؟
محمدعلی بهمنی (همان: ص ۳۵)

هر چند امام خمینی در جهان امروز به‌عنوان یک چهره سیاسی شناخته شده اما جالب اینکه در اشعار مربوط به ایشان رنگ و بوی عاطفی و اعتقادی پررنگ‌تر از دیگر وجوه است. به تبع، نمود عاطفه نیز، بیشتر از عوامل دیگر است. مگر در سوگ سروده‌هایی که سالها پس از هنگام رحلت امام «ره» به وجود آمده و با تأمل و تفکر بیشتری همراه است.

امروز اگر به سایه راحت نشسته‌ایم
مدیون استقامت آن سروقامتیم
تنها تو بد ندیده‌ای از واعظان شهر
مانیز در شمار شهیدان ته‌میتیم
این دستها ادامه دست وفای توست
امروز اگر بزرگ ترا ز بی‌نهایتیم
علیرضا قزوه (۱۳۸۶: ص ۱۹)

شاعر، به راه امام می‌اندیشد و نگران غفلت از این راه است. شاعری که می‌سرود: «مبادا امام خویش را تنها گذاریم». بعد از امام نیز همان دغدغه را دارد که در دوران زندگی امام داشت

ومی‌سراید:

خوشا که خط عبور تو را ادامه دهیم
شعاع چشم تورا تا خدا ادامه دهیم
اگر ز مرز زمین و زمان فرا رفتی
تورا در آن سوی جغرافیا ادامه دهیم
اگرچه عکس تو در قاب تنگ دیده شکست
تورا به وسعت آیینته‌ها ادامه دهیم
(امین پور، ۱۳۷۵: ص ۴۴)

و این راه ادامه دارد ...

۵: اکنون نسلهای بعد از امام تا بعد

امام رفت و از رفتنش دو دهه نیز گذشت. برای آنان که امام را درک کرده بودند؛ روزهای سنگینی بود. اما نسلی دیگر برآمد. نسلی که ظاهراً امام را ندیده است، در روزهای سخت شکل‌گیری نهضت نبوده، در زندان و شکنجه‌گاه با نام و یاد امام سرنکرده و ایام تبعید و دوری را با شوق وصالش نگذرانده است. اما عجیب اینکه همین نسل آنچنان امام را پذیرفته و باور دارد که گویی در همه مراحل همراه و در رکاب امام «ره» بوده و امروزه نیز بر آن است تا بر اساس رهنمودهای او فلک را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد. این فرزندان امروز خمینی، وارث اندیشه او هستند که هنوز با همان یقین گذشتگان فریاد می‌زند:



عاقبت بغض فروخورده ما نیز شکست دست در دست خدا جرأت فریاد شدیم سارا جلوداریان (شکوفه‌های ارادت، ۱۳۸۶: ص ۶۴) برای این نسل که امروز در فرهنگ رسانه‌ای، نسل سوم نامیده می‌شود، امام را نه در حد یک خاطره، که در شکل یک داستان می‌شناسند از امام و قیامش تنها نامی شنیده است؛ امام برای وی تعریفی خاص دارد:

کاش بودی

تا به لبخند ساده‌ات

جهان کمی آرام‌تر

مطمئن‌تر

پیش می‌رفت

قربان بهاری (همان: ص ۳۱)

مسئلاً درگیری سیاسی - اجتماعی و جنگ امروز، قابل لمس و تصوّر نیست. تأکید بر بعد روحانی چندان غیر مترقبه نیست. از همین رو در نزد این نسل، بعد معنوی امام، برجسته‌تر است:

نامت را می‌برم

و دهانم بوی به بهشت می‌گیرد

حس می‌کنم

عشق بر من عمود می‌تابد

رسول پیرو (همان: ص ۴۱)

شاعر این نسل که توفیق دیدار امام را نداشته، به صراحت اعلام می‌دارد که نامت را فقط شنیده‌ام! تصویری رمانتیک از امام دارد، بین فرشته و انسان. از نوع تصویری که از قدسین در دست است:

فقط همین شنیده‌ام از مردم، فرشته‌ای رسید و نمایان شد

نشست رویه روی زمین چندی و بعد پشت تانیه پنهان شد

توقاب عکس ساده دیواری؟ نه باورم نمی‌شود این وقتی

درون شهر کوچک دل هر شب به احترام چشم تو طوفان شد

فقط به من بگو که چه هستی چه؟! خدا چگونه ساخت نگاه ترا

گمان نمی‌کنم که تو هم باشی از آن گلی که ساخته انسان شد

نجمه زارع (همان: ص ۵۱)

در این نسل نیز، تفاوت نگاه شدید است. سخن از نقش سازنده امام در شکل‌گیری جامعه و

انسانهاست:

آفریدی ما را

بعد از خدا،

تندیس نگاهت هدیه شد

و ما....

بی درنگ

این روزها را مدیون تومی دانیم

وجیهه سادات

(همان: ص ۵۵)

در چنین حال و هوایی، فضای منسوب به امام، (جماران، فیضیه، صندلی امام، مصلی و...) در دست شاعر تبدیل به عناصر نمادین می‌شود که با آن فرهنگ سازی کند:

من جماران نرفته‌ام هرگز، من جماران ندیده‌ام هرگز

ولی اشب حلول کرده دلم، با همین واژه‌های گه موجز

تا ببیام به عشق سمت شما، گل بریزم به رد پای شما

یک ملافه کشیدند آقا روی این صندلی به جای شما

فاطمه فاضلی (همان: ص ۶۵)

اما امروز که تعقل و تفکر در چستی شخصیت امام غلیظ تر است؛ شاعر در پی یافتن مفهوم عظمت امام به هر دری می‌زند. از کافی نت‌ها، رسانه‌ها و شبکه‌های اطلاعاتی، نشان خانه دلدار را می‌پرسد:

تورا نفهمیدیم

امروز یادگار تو یک احساس است

از پشت پنجره‌های میدان امام!

و من که لبریز خستگی

در عکسهای اول کتابها

دنبال توام

نور سعید هواسی (همان: ص ۸۳)

و گاهی امام را در میان روزمرگی زندگی می‌جوید: مادری می‌گوید:

دختر تو قادت نمی‌رسد به آن روزها

و پدر هنوز

پشت روزنامه‌ها

دلتنگی ام را ورق می‌زند!

مولود گودرزی فر (همان: ص ۸۷)

این رابطه در مقایسه با شعری از سال ۴۵، قیاسی تکان دهنده خواهد بود. گاه نیز این صمیمیت به

ترانه می‌انجامد:

گوشه طاقچه نگاه، توقاب خیس چشم من

تکیه داده به آسمون، رفته تا اوج پرزدن

یه گلدون همیشه سبز به آسمون که آبی

صورت ماه روشنش حتی تو عکس آفتابیه

امام خوب قصه‌ام رفته دیگه اون نمیاد

دل بیهونه گیر من ازم فقط گریه می‌خواد

بیبا آرزو زشت (همان: ۱۴۶)

شناخت امام، تا حد یک رؤیای کودکانه تنزل پیدا کرده است! با این حال، سیر کلی فقط

به این سمت و سو نیست. در میان این نسل، شعرهایی یافت می‌شود که هنوز شور و حرارت و حماسه و باور و حتی زبان گذشتگان را با خود

دارد و بار دیگر متذکر می‌شود:

هیچ بودیم که یک مرتبه ایجاد شدیم

بوج بودیم که هم سنگر بولاد شدیم

رود بودیم ولی خواب عطش می‌دیدیم

موج ویران شده بودیم که آباد شدیم

پایله بودیم، پر از حسرت پروانه شدن

کار دل بود اگر از قفس آزاد شدیم

آنقدر عشق چشیدیم که شیرین گشتیم

آنقدر کوه سرودیم که فرهاد شدیم

رفت آن غصه، که با رفتنش آرام شدیم

آمد آن بخت که با آمدنش شاد شدیم

عاقبت بغض فروخورده ما نیز شکست

دست در دست خدا جرأت فریاد شدیم

سارا جلوداریان (همان: ص ۶۴)

نتیجه‌گیری

در مرور نیم قرن شعر با موضوع امام خمینی «ره»، آنچه جای تأمل است، اینکه امام به عنوان پیر مرشد و رهبر و فرمانده و سیاستمدار و... به عنوان معیار حرکت و اندیشه انقلاب است که شاعران در نسبت با او، نسبت خود را با انقلاب مشخص می‌کنند. چنان است که سخن شاعر سال ۴۲ در سال ۸۸ بازخوانی می‌شود و این شعرها هم روایتی دیگر و شکلی دیگر از آن عشق و ارادت است. در نیم قرن شعر برای امام می‌توان دست کم سه نسل از شاعران را نام برد که به این بحث همت گمارده‌اند. آنچه که از بررسی این آثار برمی‌آید؛ تداوم یک خط سیر است که علی‌رغم تنوع و تطوّر جهان و عوض شدن نسلهای همچنان برآذهان حاکم است. گویا امام، حقیقت ثابتی است که هر چه می‌سرایند؛ در امتداد هم است و از این دایره بیرون نیست.

هدایای معنوی



حسین نمازیان هم‌رزم شهید می‌گوید:

یکی از شب‌های جبهه، نیمه شب بیدار شدیم و پس از رازونیز با خداوند، دور هم جمع شدیم، هرکس سخنی می‌گفت، تا به اینجا رسیدیم که چگونه مردن بهتر است؟ یکی می‌گفت: به دست دشمن اسیر شدن و زیر شکنجه شهید شدن.

دیگری گفت: نبرد رود روو به شهادت رسیدن. سومی گفت: در آب شهید شدن. من هم گفتم: در راه خدا جنگیدن و مفقود شدن، محسن رو کرد به من و گفت: نه حسین این را از خدا نخواه؛ چون مادرت طاقت مفقودالاثر شدن تو را ندارد.

ما رفتیم برای عملیات و من مجروح شدم اما شهید نشدم و آرزویی که من داشتم نصیب محسن شد. شاید در قلب خودش همین خواسته را داشت که به آرزویش رسید.

در بخشی از وصیت‌نامه شهید برهانی می‌خوانیم: «از برادران و خواهران خواهش می‌کنم به عنوان وصیت یک شهید که برادران است، خیلی درس بخوانید. امیدهای این مملکت شمایید؛ شماها که مسئولیت و دیانت و شریعت و هم‌دردی امت‌حالی‌تان است. برای خدا خیلی درس بخوانید و با درس‌هایتان به خداوند هر چه بیشتر نزدیک شوید که این‌ها خودش عبادت و اسباب تقرب به حق تعالی است. از همه‌تان و تمام اقوام و آشنایان طلب بخشش دارم. هر کدام هم هر وقت توانستید برایم نماز قضا (حتی شکسته) بخوانید و روزه بگیرید و در مزارم بالای سرم قرآن و ادعیه تلاوت و طلب مغفرت کنید.» از خوانندگان عزیز می‌خواهم که برای ایشان نماز این شهید بزرگوار عمل کنند و برای ایشان نماز قضا بخوانند و روزه بگیرند و قرآن و ادعیه تلاوت

محسن برهانی یکی از نوجوانان حماسه‌آفرین انقلاب اسلامی و هشت سال جنگ تحمیلی است. وی در سال ۱۳۴۸ در خانواده‌ای متدین دیده به جهان گشود. محسن از کلاس چهارم ابتدایی به طور مداوم و جدی نماز خواندن را شروع کرد و اصرار داشت تمام اعمال دینی‌اش را اجرا کند.

محسن تا ۱۵ سالگی بیشتر به فعالیت در پشت جبهه می‌پرداخت. اولین بار در تابستان سال ۶۴ بعد از آنکه امتحانات سال دوم تجربی را با موفقیت به پایان رسانده بود برای رفتن به جبهه اقدام نمود ولی به علت سن کم اعزامش نمی‌کردند. بعد از آن وی به صورت ماهرانه‌ای در شناسنامه‌اش دست برد و از خوش‌اقبالی‌اش ۴۸ را به ۴۵ تغییر داد و به دلیل قد بلند و هیکل ورزشی‌اش کسی شک نکرد و بدون خداحافظی ساک سفر را بست و خود را به جبهه‌ها رساند.

محسن در تبلیغات آموزش و دوره دید و پس از سه ماه به کرمان بازگشت و در اعزام مجدد به گردان ۴۱۷ رفت و در عملیات والفجر ۸ شرکت کرد.

سال ۶۵ محسن به همراه دوست و یاور همیشگی‌اش سعید حسینی پور در گردان ۴۰۸ غواص شرکت کردند و در شب عملیات کربلای ۴ و شب ۴دی ماه سال ۶۵ دلیرانه پیش رفتند و اما در میان راه عملیات لومی‌رود و طناب بین غواصان پاره می‌شود و رزمندگان زیر آتش دشمن می‌مانند.

سعید به سختی به جزیره ام‌الرصاص می‌رسد و ناباورانه فریاد می‌زند، محسن شهید شد... محسن شهید شد... محسن... که در همان لحظه با تیراندازی عراقی‌ها سعید نیز مانند محسن زیر رگبار گلوله‌ها به مقام رفیع شهادت نائل می‌شود.

کنند و از آن مهم‌تر دانش‌آموزان و دانشجویایی که می‌خواهند به وصیت برادر شهیدشان عمل کنند و خیلی درس بخوانند خواهشمندیم با ارسال عبارت مبارک «یا محمد رسول الله» که رمز عملیات کربلای چهار است به مدیر کانال گرا در پیام رسان سروش (Gera-plus @) ما را از هدیه‌ای که برای شهید می‌فرستید با خبر کنید تا در دیدار با خانواده ایشان آن‌ها را از هدایای شما مطلع نماییم. ان‌شاءالله گزارش دیدار با خانواده این شهید بزرگوار را در شماره بعدی نشریه تقدیم خواهیم کرد.



آموزش روایتگری

کلام مرحوم حاج شیخ عبدالله ضابط است.

راوی دفاع مقدس کیست؟

حال از نظر ما راوی دفاع مقدس که قرار است حماسه و ایثار و شهادت رزمندگان را روایت کند چه کسی است؟ فیلسوف بزرگ محمدتقی جعفری در کنار عکس شهیدان چنین جمله‌ای را نوشته است: آنان که ره دوست گزیدند همه در کوی حقیقت آرمیدند همه در معرکه دو کون فتح از عشق است هر چند سپاه او شهیدانند همه فتح و پیروزی از آن عشق است و سرانجام عشق پیروز است. علامت این که عشق تو واقعی و حقیقی می‌باشد این است که خودت شهید بشوی.

شهید آوینی تمام وجودش را گذاشت تا روایت این فتح را به تصویر بکشد. راوی نیز باید روایت فتح کند. راوی باید بگوید یک عده در مسابقه این عالم بردند «فَزَتم و یالیتنی کنت معکم فافوز معکم» در کنار عکس شهید آوینی، نایب امام زمان عجل الله چنین می‌نویسد: «به یاد سید شهیدان اهل قلم که یاد آنان غالباً با ماست.» آیا راوی به یک مقامی می‌رسد که نایب امام زمان

در شماره پیشین به سبکی از روایتگری به نام روایت مصور عاشورا پرداختیم. در این شماره درس‌هایی از روایتگری را در کلام مرحوم حاج عبدالله ضابط جست و جوی کنیم.

عبدالله ضابط در سال ۱۳۴۱ در شهر مقدس مشهد در خانواده‌ای که افتخارشان خادمی آستان قدس رضوی بود، پای به عرصه خاکی نهاد و با استعداد و پشتکاری که داشت توانست در ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل در رشته داروسازی عازم هندوستان شود. هنوز شش ماه از تحصیل نگذشته بود که انقلاب به پیروزی رسید و او بلافاصله به ایران بازگشت. در همان ابتدای انقلاب به تحصیل در رشته روان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد مشغول شد و در عین حال به عنوان معلم پرورشی در مدارس راهنمایی و دبیرستان فعالیت می‌کرد. پس از عضویت در

سپاه پاسداران مشهد و حضور مستمر و فعال در جبهه‌های جنگ به عنوان نیروی رزمی - تبلیغی به تحصیل در حوزه علمیه قم و دانشکده تربیت مربی همت گمارد. او پس از اتمام دوره تخصصی تبلیغ حوزه علمیه قم به تدریس فن خطابه پرداخت و در سال ۱۳۷۹ با همراهی برخی از دوستانش اقدام به تأسیس مؤسسه تفحص سیره شهدا نمود. در این سال‌ها بیش‌تر به مدیریت مؤسسه تفحص سیره شهدا و تربیت راویان نور در مناطق جنگی و یادواره‌های شهدا پرداخت تا آنکه در عصر روز ۲۹ بهمن ۱۳۸۲ در هنگام بازگشت از سخنرانی هیئت‌های مذهبی دانشجویان شمال کشور در پی سانحه جانکاه به ملکوت اعلا پیوست و پیکرش در بهشت ثامن الائمه آستان قدس رضوی به خاک سپرده شد.

آنچه در پی می‌آید اصول و مبانی روایت نور در

تمام مشکل امروز بشر؛ تشنگی و عطش است. چه کسی باید این مشکل را برطرف کند. راوی باید بتواند عطش مخاطب را برطرف کند.

شهید آوینی هنگامی که می‌خواهد مردم را سیراب کند می‌گوید: حسین علیه السلام چشمه خورشید است. یعنی هم چشمه است و هم نور. یا نور المستوحشین فی الظلم»

بگوید من دائماً به یاد این راوی هستم؟ ایشان می‌فرمایند: من هر وقت فیلم روایت فتح را می‌بینم متأثر و منقلب می‌شوم. روایت فتح، روایت پرواز است. روایت فتح، حدیث پرواز است. یعنی اینکه می‌خواهد بگوید: ما رفتیم ولیکن

شما هنوز دنبال این هستید که ببینید جهاز پروازتان چه چیزی باید باشد؛ مثلاً ممکن است یکی بگوید با موسیقی می شود به خدا رسید، اما رقص آوینی باید داشت.

راوی، ساقی است. اینکه حضرت ابوالفضل علیه السلام مقامی دارد که روز قیامت، حتی شهدا به او غبطه می خورند، به این علت است که مقام ساقی مقام کوچکی نیست. اگر راوی خوب علم داری کند؛ ساقی هم می شود و حضرت ابوالفضل این مقام را از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام که ساقی کوثر است، به ارث برده است. تمام مشکل امروز بشر تشنگی و عطش است؛ چه کسی باید این مشکل را برطرف کند؟ راوی باید بتواند عطش مخاطب را برطرف کند.

شهید آوینی هنگامی که می خواهد مردم را سیراب کند می گوید: حسین علیه السلام چشمه خورشید است. یعنی هم چشمه است و هم نور. «یا نور المستوحشین فی الظلم»

راوی، مردانگی را روایت می کند چون خداوند به یک عده مدال مردانگی داده است. «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فممنهم من قضی نجبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً» خداوند می گوید مؤمنین همه خوبند ولی میان آن ها مردانی هستند که راست گفتند و شهید شدند یا من آن ها را منتظر نگه داشتم و گفتم منتظر باشید تا نوبتتان بشود، عجله نکنید. راوی یعنی سیراب شونده، چون راوی اول باید خودش سیراب شود و پُر گردد تا بعد بتواند دیگران را سیراب کند. «از کوزه همان برون تراود که در اوست.»

راوی با یاد شهیدان یک حال عجیبی پیدا می کند. راوی کسی است که این لیاقت را دارد که در خانه خدا بگوید: خدای شهدا صاحب کار ماست و ما می خواهیم در مورد شهدا صحبت کنیم.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
راوی باید پروانه وار از شمع تعریف کند. پروانه دور شمع می چرخد اما چه کسی می تواند بگوید که پروانه چه می گوید؟

راوی باید ذاکر باشد:

یکی از وظایف راوی ذکر است. آیات زیادی

از قرآن دستور می دهد به پیامبر، که ای پیامبر بعضی چیزها هست که مردم نمی خواهند به یادشان بیاید تو به یادشان بیاور. «واذکر فی الکتاب ابراهیم» «واذکر فی الکتاب مریم» این ذکرها در قرآن خیلی عجیب است. حدود ۲۰۰ مورد ذکر داریم در قرآن که در ۶۰ مورد آنها اصلاً خود کلمه ذکر آمده است. اولیای خدا و شهدا یکی از آیات الهی هستند.

خاطره گویی یکی از وظایفی است که خداوند برای انبیا قرار داده و راوی هم باید یاد شهیدان را زنده کند. بنیاد حفظ چه کار کرده؟ چندین مکان را مشخص کرده که باید در آنجا یادمان بزنند؟ یعنی چه؟ «واذکر» این ها یادمانی برای راوی است که راوی هم برای مردم یادآوری بکند چون ممکن است رقم ها و تاریخ ها در یاد راوی نمانده باشد.

کار دیگر نبا است. یعنی خیر عظیم. خداوندی که نبی را فرستاده یعنی خبرگزاری. بعضی خبرها

خداوندی که نبی را فرستاده یعنی

خبرگزاری. بعضی خبرها هست که

خداوند دلش نمی خواهد فراموش

شوند. این ها را مرتب باید ذکر کرد.

تا وقتی که عکس شهدا روی در و

دیوار است کسی حاضر نمی شود

با آمریکا رابطه برقرار کند و دست

دوستی بدهد. نماد پهلوانی باید

چه بشود. نماد پهلوانی در انگلستان

رابین هود و زورو است که یک دزد

بوده است. آنها دلشان می خواهد

که آوینی باشند

هست که خداوند دلش نمی خواهد فراموش شوند. این ها را مرتب باید ذکر کرد. تا وقتی که عکس شهدا روی در و دیوار است کسی حاضر نمی شود با آمریکا رابطه برقرار کند و دست دوستی بدهد. نماد پهلوانی باید چه بشود؟ نماد پهلوانی در انگلستان رابین هود و زورو است که یک دزد بوده است. آنها دلشان می خواهد که آوینی باشند.

مقام معظم رهبری تعریفی از امام خمینی کردند

که شاید زیباترین تعریف باشد: فرمودند: او به همه فهماند انسان کامل شدن، علی وار زیستن تا نزدیکی مرزهای عصمت پیش رفتن، افسانه نیست و شهدا هم همین را اثبات کردند.

راوی با روایتش همین را ثابت می کند. هشتاد مورد بحث نبا در قرآن آمده است: «واتل علیهم نباً ابی آدم بالحق اذ قربا قرباناً» در جای دیگر می فرماید: «تلك من انبا الغیب نوحیها الیک» پیغمبر ما خبرهای غیب را به تو می دهیم تا به مردم برسانی؛ یعنی بخش نامه های قدسی است.

یکی از علمای حوزه برای راویان صحبت می کردند، فرمودند خداوند خودش راوی است. جنگ بدر و احد که خداوند همه چیز آن را می دیده «فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره» در قرآن روایت کرده است. اما راوی می خواهد چیزهایی را که ندیده است روایت کند. پس راوی خیلی اجر دارد. راوی اگر دل بدهد به او می گویند که چه باید بگوید.

کار راوی گفتن داستان ها است. قرآن را ببینید، معجزه جاوید است، اما قصه می گوید، احسن القصص را هم می گوید. بعضی از مفسرین می گویند قصه ها، ولی بعضی می گویند بهترین نوع قصه را می گوید.

به راستی چه کسی با خواندن داستان یوسف و زلیخا از نظر شهوت تحریک می شود. هیچ کس. همه با تعجب به یوسف احست می گویند. این داستان بوی خدا می دهد. یک راوی باید روش داستان گویی و راویگری را یاد بگیرد. کلاس برود چون روش دارد و همین طوری نیست. اگر می خواهید از جانباز شیمیایی صحبت کنید بگویید:

اتل مثل راحله اخموی بی حوصله

چرا مامان گفت بگیر از بابا چون فاصله

حالا شما این جمله را در بین دانش آموزان بگو

و بقیه اش را نگو، دنبال تو می دوند که بقیه اش

چه شد؟ شما ذهن را بردید در کجا؟ لذا راوی

پارادوکسی دارد که باید به دهانش مهر بزند.

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

یکی از ویژگی های بسیاری از بچه های تفحص،

راز دار بودن است چرا که این همه حرف گفتنی

می دیدند ولی باز هم زبانشان را کنترل می کردند

که هیچ چیز نگویند. من متعجبم!

راوی باید سفری داشته باشد به اعماق وجود و

بعد خودش برگردد. ولی دیگر خودش نیست لذا راوی هم خبرگزاری است و هم قصه می‌گوید اما باید به یاد داشته باشد که چگونه قصه بگوید. از قصه‌های قرآن درس بگیرید. خیلی از حرف‌ها را قرآن نمی‌گوید. قصه وقتی رسید به نتیجه دیگر ادامه ندهید. وقتی که تأثیر گذاشت، دیگر اجازه بدهید که خودشان باشند. کتاب‌های «یادگاران» کتاب‌هایی که روایت فتح آنها را چاپ کرده است، بگیرید و بخوانید.

الگوی روایتگری

به راستی حضرت زینب سلام‌الله علیها و حضرت سجاد علیه‌السلام با اقدامات خودشان، همه مسلمان‌ها را بدهکار کرده‌اند. در یک جامعه از یک خواهر شهید، از یک مادر شهید که در سن کهنولت است، در زمانی که اسیر است و دست او را بسته‌اند چقدر انتظار است. یتیم داری کند؟ قافله سالاری کند در حالی که آن همه داغ دیده است؟ واقعاً در چنین موقعیتی هیچ توقعی نیست و

خداوند متعال این مثل اعلی را برای ما راویان گذاشته است. در شام همیشه از اهل بیت بد گفته‌اند اما در همان زمانی که لعن می‌کردند، حضرت زینب کاری کرد که وقتی برگشت

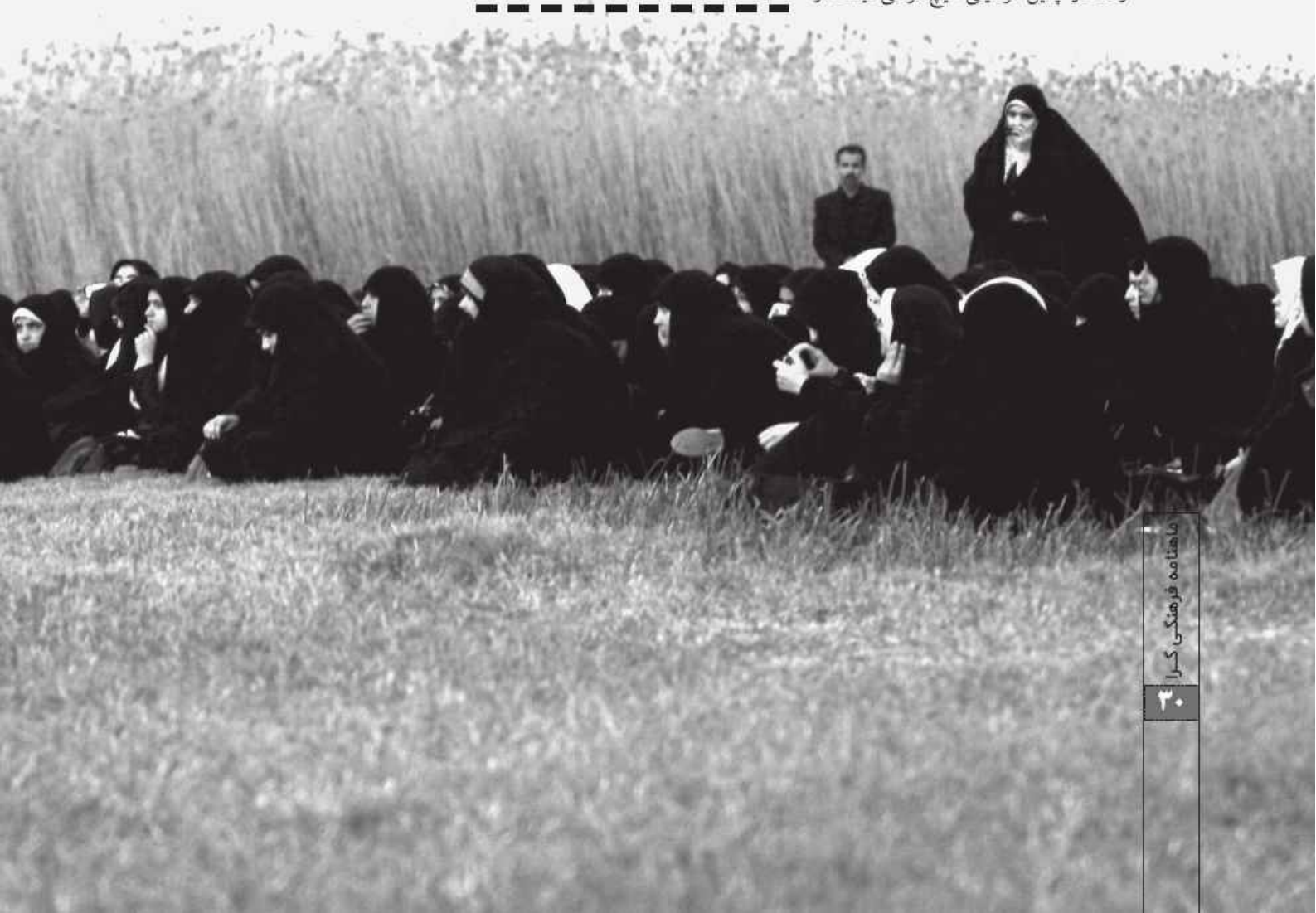
راوی باید سفری داشته باشد به اعماق وجود و بعد خودش برگردد. ولی دیگر خودش نیست لذا راوی هم خبرگزاری است و هم قصه می‌گوید، اما باید به یاد داشته باشد که چگونه قصه بگوید. از قصه‌های قرآن درس بگیرید. خیلی از حرف‌ها را قرآن نمی‌گوید. قصه وقتی رسید به نتیجه دیگر ادامه ندهید. وقتی که تأثیر گذاشت، دیگر اجازه بدهید که خودشان باشند.

به کریلا، گفت: برادر پاشو ببین چه کردم! در شامی که لعن بابایمان علی را می‌گفتند؛ من اولین مجلس روضه تو را گرفتم. وقتی که یزید به انفعال افتاد و گفت: هر چه از ما می‌خواهید، بخواهید؛ امام سجاد آمدند پیش حضرت زینب و گفتند عمه جان چه بگوییم؟

گفتند: بگویید آن لباس‌هایی که از ما غارت کرده‌اند بیاورید و دوم اینکه ما هنوز برای امام حسین علیه‌السلام عزاداری نکرده‌ایم. ما داغ به دلمان بوده و کتک خورده‌ایم. اجازه بدهید یک مجلس عزاداری برگزار کنیم. مردم شامی آمدند و ذکر مصیبت را شنیدند و لعن کردند مردان خودشان و یزید را و برگشتند. یعنی شام را منقلب کردند.

پیروزی اصلاً یک قسمتش به جنگ و یک قسمتش به روایتگری است و ایشان از مادرشان یاد گرفته‌اند.

سیره حضرت زهرا سلام‌الله علیها این بود که



شنبه‌ها می‌رفتند کنار قبر شهدای احد. یاد شهیدان، سیره اهل بیت است.

حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها از خاک تربت حضرت حمزه سیدالشهدا تسبیح ۳۳ دانه درست کردند. امام سجاد هم از خاک کربلا برداشته و تسبیح درست کردند و در دستشان بود. بیزید سؤال کرد این چیست؟ فرمودند این تسبیح تربت است، بدون این که ذکر بگوییم برای ما ثواب نوشته می‌شود. این معنی دارد. یعنی بیزید بدبخت کردی خودت را، فکر کردی

سیره حضرت زهرا سلام الله علیها این بود که شنبه‌ها می‌رفتند کنار قبر شهدای احد. یاد شهیدان، سیره اهل بیت است.

تمام شده ولی تازه شروع شده است. «طبتم و طابت الارض التي فيها دفنتم»

در آنجایی که خونشان را ریختی مردم خاک آنجا را به تبرک برخواهند داشت. لذا یاد شهیدان را گرامی داشتن سیره حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها بود.

نجوای راوی با شهدا

آن روزی که مردم به حرف شما گوش نمی‌دهند شما باید با شهدا حرف بزنید. حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها در داخل بیت‌الاحزان چه می‌کرد که آمدند و آن درخت را بریدند و از بین بردند. اگر کار او بی‌فایده بود و بی‌اثر که به او کاری نداشتند. با شهدا حرف زدن، افشای خائنین است. این کاری بود که حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها در دوران خانه‌نشینی امیرالمؤمنین می‌کردند و حضرت زینب هم این کار را کردند و می‌گفتند با حرف زدن با شهدا که ما با هیچ کس کاری نداریم. می‌خواهیم بگوییم وای بر مظلوم و گریه کنیم. امام می‌فرمودند: گریه بر مظلوم فریاد بر ظالم است. امام می‌فرمودند: ما با همین گریه‌ها سیل جاری می‌کنیم. لذا حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در یک موقعیت خاصی توانستند ورق را برگردانند.

شیعه اگر واقعاً شیعه باشد، هیچ وقت مأیوس نیست. هیچ وقت ساکت نمی‌ایستد. فردای ۱۵ خرداد دوباره شروع می‌کند. فردای عاشورای خونین دوباره شروع می‌کند. فردای پایان جنگ دوباره شروع می‌کند. ما تأخیر کردیم. چه زندگی زیبایی می‌شود زندگی با یاد حسین. «او سمعتم بشهید او غریب فاندیونی» این نکته

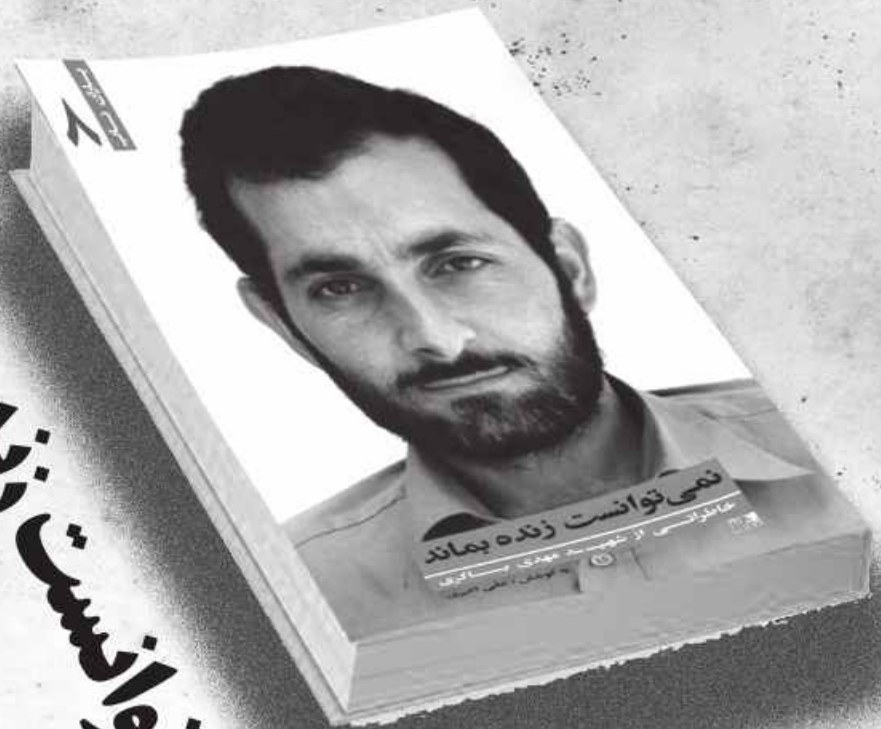
خیلی مهم است. هرگاه داستان یک شهید یا غریبی را شنیدید آنجا برای من گریه کنید. «راه

شیعه اگر واقعاً شیعه باشد، هیچ وقت مأیوس نیست. هیچ وقت ساکت نمی‌ایستد. فردای ۱۵ خرداد دوباره شروع می‌کند. فردای عاشورای خونین دوباره شروع می‌کند. فردای پایان جنگ دوباره شروع می‌کند. ما تأخیر کردیم.

قدس از کربلا می‌گذرد و راه حسین از شهدا. باید رفت در خانه شهدا. آن وقت است که تازه می‌فهمیم که حسین یعنی چه؟ ایستادگی و مردانگی که ملحق به ذات الهی بشود، جاودانه است و تاریخ را از خودش متأثر می‌کند.



نمی‌توانست زنده بماند



خاطراتی از شهید مهدی باکری

حمید هستند و این گونه، گمنامی و بی‌نشانی برادر برای همیشه به یادگار ماند.

چقدر عاشق ارباب بی‌کفن بود، مردی که «نمی‌توانست زنده بماند» هیچ آزاده‌دلی نمی‌تواند سطرهای آخر این کتاب را بخواند و اشک مهمان چشم‌هایش نشود. آنجا که حاج مهدی، رو به یاران خود در لشکر ۳۱ عاشورا کرد و گفت: «من زودتر از شما به کربلامی روم...» و بعد قایقی نیمه سوخته که پیکر حاج مهدی در آن بود و چند وجب با بهشت فاصله داشت، هدف موشکی قرار گرفت و به سمت دجله حرکت کرد...

مردی که نمی‌توانست زنده بماند را نخوانید؛ با سطر سطر آن، با واژه واژه آن زندگی کنید. زهرا اشرفی

خانه‌اش زیر آب رفته بود و به حاج مهدی گفت: «من که شهردار رومی شناسم ازش راضی نیستم، خودش راضی بود، خونه‌اش زیر آب می‌رفت؟» و حاج مهدی تا پایان بازسازی کانال آب‌رسانی روستا و تعمیرخانه آن پیرزن نفس راحتی نکشید. حاج مهدی فقط یک بار بر سرهم‌سر خود فریاد کشید و آن هم زمانی بود که همسرش خودکاری از جیب او برداشت تا لیست خریدی را یادداشت کند و حاج مهدی با صدای بلند گفت: «اون خودکار مال بیت‌الماله از یک خودکار دیگه استفاده کن! این خودکار مال بیت‌الماله، یک تانک هم مال بیت‌الماله، هیچ فرقی ندارند»

یادم نمی‌رود در خاطره بیست و چندم از عملیات خیبر آنجا که راوی نوشته است: از پیکرهای مطهر شهدای عملیات خیبر یکی‌شان حمید باکری بود؛ دوستان حاج مهدی خواستند پیکر برادر او را بازگردانند اما او به آن‌ها گفت: تنها پیکر حمید را بیاورید، همه یاران شهیدم را بیاورید، همه آن‌ها

نمی‌شناختمش اما چشم‌هایی آرام بالبخندی که گوشه صورت نحیفش جا خوش کرده بود را دیده بودم. از غرقه کتاب فروشی کوچکی که یک گوشه ساختمان دانشکده ادبیات، کتاب‌ها را با چندین درصد تخفیف می‌فروخت خریدمش! «نمی‌توانست زنده بماند» از مجموعه کتاب‌های یاران ناب انقلاب است و خاطرات شهید حاج مهدی باکری را روایت می‌کند. به رسم عادت همیشگی‌ام، یک مداد برداشتم و در حین مطالعه این کتاب، جاهایی که به دل می‌نشست را خط می‌کشیدم.

فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا مردی که از این همه تواضع او کسی باور نمی‌کرد، شهردار ارومیه باشد؛ شهرداری که به حقوق خیلی کم در فیش حقوقی‌اش قانع بود، همان شهردار فرمانده‌ای که هنگام سرکشی از روستاهای محروم شهر ارومیه خودش را به مردم فقیر معرفی نمی‌کرد، حتی آنجا که پیرزن درمانده‌ای به خاطر یاران شدید،